

مقدسی بشاری، از دیدگاه مردم‌نگاری (یک جهانگرد قرون وسطایی در ایران سده چهارم هجری)

پرویز اذکایی

پیش‌گفتار

حکومت اسلامی توانست نفوذ خود را تا سرزمین‌های دور دست غرب و شرق آن روزگار گسترش دهد، به خصوص از این راه که برای ملت‌های قدیم شرق به عنوان یک عامل زورمند خارجی در برافزاندن امپراتوری‌های قدر قدرتی که سلطه‌های طبقاتی در آن‌ها توده‌های وسیعی از اقوام گونه‌گون را به بندستیم و اسارت و استثمار و حتی استعمار کشیده بود، مؤثر افتاد.

فتوح پیاپی در سده نخستین اسلامی و برقرار کردن نظام یا نظام‌های مالیاتی برای ملت‌های مغلوب همراه با تحکیم سلطه سیاسی - نظامی بر آنان از یک سوی، و بعدها قیام‌ها و نهضت‌های همان مردمان به ضد خلافت و حکومت عربی از سوی دیگر، در درجه نخست، نیاز به شناختن راه‌های ارتباطی شهرها و بقاع، و در وهله بعد، نیاز به شناختن ملل تابع و مغلوب را پدید آورد.

بنابراین ضرورت‌های تاریخی و الزامات اجتماعی به‌ویژه در سرزمین ایران، در نتیجه انقلابات، و تحولاتی که پی‌آیند اجتناب‌ناپذیر آن‌هاست، نیروهای تولیدگر و قشرهای پیشه‌وران شهری، و بورژوازی قرون وسطایی آغاز به رشد و سیر تکاملی خویش کردند. چنان‌که دانسته است، از علایم رشد سوداگری، توسعه و گسترش شهرها و رونق بازارها و تجارت و پیدایی ارباب حرف یا گروه‌های وسیع صنعتگران شهری است.

همراه با رشد سوداگری در شهرها، نیاز مبرم به راهنماها برای تجارت و حمل و نقل کالاها و نیز احتیاج به شناختن مردم بلاد و انواع کالاهایی که تولید و مصرف می‌کردند، احساس گردید و جزاین‌ها امور وابسته به‌این روند.

در یک چنین اوضاع و احوالی که اهداف سیاسی با اغراض اقتصادی و با جریانات اجتماعی و مقاصد دینی و مذهبی سازگار آمده است و نوعی همیاری میان گروه‌های مشتغل به‌آن امور دیده می‌شود، بل قطع نظر از مبارزات اجتماعی و سیاسی و عصبیات مذهبی،

این روندها ملازمت کارکردی (= فونکسیونل) در داخل نظام اجتماعی دارند، طبیعی است که علاوه از تاجران و بازرگانان، جهانگردان و مسافران و سیاحانی نیز ابرام وجود و ظهور پیدا کنند، چنان که نخستین جهانگرد نام آور اسلامی، يك ایرانی به نام «سلیمان تاجر» بوده که از بندر بسیار آباد و مشهور «سیراف» («طاهری» امروز، «ونیز» سابق ایران) به سواحل هند و چین رفت و آمد کرده و سفرنامه‌یی نوشته که در دست است.^۱

دیری‌نپاییده که «ابوزید بلخی» ایرانی، «ابن خردادبه» ایرانی، «اصطخری» ایرانی و «جیهانی» وزیر سامانیان - و جزاینان - کتاب‌های جغرافیایی نوشتند به نام المسالك و الممالك که هم راهنما شهراست و هم جغرافیای طبیعی و هم مردم‌نگاری - به صورت مقدماتی - و هم این که میزان و انواع محصولات و کیفیت و اقسام مصنوعات شهرها در آن‌ها مندرج است، و تمجیبی ندارد که این کتاب‌ها همواره منضم بوده است به کتاب‌های خراج و مالیات، از جمله کتاب الخراج «قدامة بن جعفر» - يك ایرانی دیگر در دستگاه خلافت.

«احمد امین»، مورخ دانشمند مصری دربارهٔ میل به جهانگردی در همین سدهٔ چهار - که «مقدسی» در آن ظهور کرده - گوید:

«مردم به مهاجرت از شهرهای خود و اطلاع بر شهرهای دیگر تمایل داشتند. هم-چنان که وضع مملت‌های نیرومند در روزگار عزت و جاهشان چنین بوده، اما ملت‌های ضعیف، مکان خود را دوست دارند و به خاک خود چسبیده‌اند، و عنایتی به زندگانی دیگران، جز خود، ندارند. دو چیز عامل مهاجرت می‌بود: بازرگانی، و دانش، اما بازرگانی، در این سده روایی داشت و دانشمندان به سفرها پرداختند و برای کسانی که می‌خواستند چنین سفرهایی بکنند کتاب‌هایی نوشتند، حکومت‌ها به ساختن رباط‌ها که مسافران در آن‌ها فرود آیند، اقدام کردند و بهره‌ها از آن‌ها بردند. در اصل، آن رباط‌ها مراکزی نظامی بود از برای مرزبانی، و پیش‌گیری از هجوم دشمنان، یا مراکز پستی بود تا آن که غرض دیگر به این‌ها افزوده شد و آن مدرسائی به بازرگانان بود. کتاب‌های راهنما، هم‌بمانند کتاب‌های راهنمای امروزه بوده، که مسافت‌های میان شهرها را معلوم می‌کند، و اخلاق مردمان و آداب و اعتقادات آنان را بیان می‌دارد، و به شرح انواع فرآورده‌ها و مصنوعات و محصولات کشاورزی و اوزان و مقادیر و اندازه‌های رایج آنان و ناموران هر ناحیه می‌پردازد.»^۲

هم‌چنین، در تأیید نظرات خویش به این که درخشش فرهنگی و پیشرفت علوم و

۱. چنان که بیاید «مقدسی بشاری» نیز تجارت می‌کرده و گویا هزینهٔ سفرهای دور و درازش را از این راه تأمین نموده است.

۲. ظهیرالاسلام، القاهرة، ج ۲، ص ۲۱۰.

تکامل دانش‌ها و پیدایی نحلله‌های مترقی فلسفی و فرقه‌های سیاسی پیشرو که در قالب و جامه مذهبی در ایران قرون وسطا پدید آمده‌اند، همانا به سبب گسترش شهرها و رشد نیروهای تولیدگر یعنی صنعت‌گران شهری و بالندگی بورژوازی (قرون وسطایی) بوده است، ما از نظریه اندیشمند بزرگ اجتماعی اسلام «ابن‌خلدون مغربی» تنها به ذکر جملمتی بسنده می‌کنیم، که در فصلی به عنوان «در این که دانش‌ها درجایی فزونی می‌یابد که عمران توسعه پذیرد و حضارت به عظمت و بزرگی نائل آید» گوید:

«زیرا تعلیم دانش چنان که یاد کردیم از جمله صنایع است و مادر فصول پیش‌متذکر شدیم که صنایع تنها در شهرهای بزرگ فزونی می‌یابد و به نسبت بیش و کمی عمران و میزان حضارت و وسایل تجمل و ناز و نعمت در آن‌ها ترقی می‌کند و افزایش می‌یابد، زیرا صنعت امری زاید بر معاش است از این رو هرگاه کسانی که به کار عمران و آبادانی می‌پردازند علاوه بر کارهای مخصوص تهیه معاش فرصت‌های بیشتری به دست آورند، آن وقت به کارهایی برتر از امر معاش سرگرم می‌شوند از قبیل تصرف در خاصیت انسان که عبارت از دانش‌ها و صنایع است و کسی که در دهکده‌ها و شهرهای نامتمدن پرورش یابد و بخواهد به فطرت خود (و بی‌وسایل لازم) به کسب دانش همت گمارد در پیرامون خویش روش تعلیمی که جنبه هنری و فنی داشته باشد نخواهد یافت، زیرا بادیه‌نشینان چنان که یاد کردیم فاقد صنعت و هنر می‌باشند و چنین کسی ناچار باید در طلب دانش به شهرهای بزرگ که دانش و هنر در آن‌ها انتشار دارد مسافرت کند هم‌چنان که بادیه‌نشینان برای آموختن صنایع به شهر می‌روند. و باید از آنچه درباره وضع بغداد و قرطبه و قیروان و بصره و کوفه بیان کردیم عبرت گرفت که چون در صدر اسلام عمران شهرهای مزبور توسعه یافت و اصول حضارت در آن‌ها مستقر گردید، چگونه دانش‌ها در آن‌ها فزونی یافت و به منزله دریاهای بی‌کرانی از دانش و هنر درآمدند و در اصطلاحات تعلیم و اقسام دانش‌ها و استنباط مسائل و فنون، انواع شیوه‌های گوناگون ابتکار کردند چنان که از پیشینیان در گذشتند و بر متأخران پیشی جستند.»^۱

از جمله دانش‌های ایرانیان سده‌های میانه، یکی هم «مردم‌شناسی» است. بدین‌سان که: نگرش‌های وصفی در آغاز کار، در اشارت‌های پراکنده مورخان تمثیل یافته و پیرامون موضوعات گوناگون است، مانند آنچه در تاریخ «طبری» و جز آن دیده می‌شود. آنگاه شاخه نوینی از مردم‌شناسی، یعنی «مردم‌نگاری» یا «مردم‌شناسی وصفی» بر پایه نگرش‌های جهان‌گردان در باب وصف مظاهر فرهنگ مادی و نهادهای اجتماعی و دینی ملت‌ها و اقوام گوناگون پدید آمد و بالید. جهانگردان مسلمان در سده‌های میانه به گونه‌ی

۱. مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه «محمد پروین گنابادی»، چاپ ۲، ج ۲، ص ۸۸۲.

نمایان در گسترش قلمرو این پژوهش‌های مردم نگارانه سهمی بزرگ دارند که در آن چه مربوط می‌شود به علوم انسانی اثرات آشکار داشته است، چون که پژوهش‌گران نوین از ذخیرهٔ انبوه‌مند راجع به عادات و نظم جامعه‌های گوناگون که یاریگر پژوهش‌سنجشی آنان است، برخوردار گردیده و اصول این کاربردها و باورداشتهای مختلف بی‌جویی شده است.

معرفی «مقدسی بشاری» - کسه ایرانی نبوده است - به‌عنوان يك عالم مردم‌نگار یا جهانگرد مردم‌شناس در این گفتار، نه از جهت تعلق او به جهان اسلام قرون وسطایی است - که این امر از لحاظ ما در درجهٔ دوم و حتی چندم اهمیت قرار دارد و در این جا توجهی به آن نداریم -، بلکه به لحاظ اهمیت مواد مردم‌شناختی و پژوهش‌های فرهنگی او در نقاط مختلف ایران زمین است و بس، که به زودی یاد خواهیم کرد: در تدوین تاریخ اجتماعی ایران سهمی به‌سزا خواهد داشت.

البته پیش از وی گروه جغرافی‌نویسان ایرانی که به عربی نوشته‌اند، هم چون «ابوزید بلخی»، «ابن خردادبه»، «اصطخری»، «جیهانی»، «ابن فقیه همدانی»، «ابن رسته» اصفهانی، «ابن واضح یعقوبی» و جذانیان - حتی «مسعودی بغدادی» ایران دوست شیعی مذهب، که به گفتهٔ مورخ بزرگ علم - «جورج سارتون» -؛ «(مردانی) که همگی جغرافی‌دانان برجسته‌یی بودند و هر کدام چیزی به‌معلومات ما افزودند، و هر کدام شایستهٔ آن بودند که نامشان [در تاریخ علم] به‌یک عصری اطلاق شود...»^۱، به کار مردم‌نگاری نیز پرداخته بودند، لیکن به گفتهٔ دانشمند شرق‌شناس شوروی - «کراچکوفسکی»:

«مقدسی که آخرین نمایندهٔ مکتب کلاسیک جغرافیا و سلسلهٔ جغرافی‌دانان بزرگ سدهٔ دهم است.» هر چند «نسبت به جغرافیای طبیعی کم‌ترین اهتمام را نموده، ولی در عوض، برای نخستین بار مجموعه‌یی هنگفت از اطلاعات راجع به تجارت و اعتقادات و عادات به دست داده است.»^۲

با این مقدمات، اینک می‌توان اشاره کرد که، بی‌درنگ پس از «مقدسی»، يك ایرانی فرزانه و دانشمند تمام عیار و به‌معنای واقعی و امروزی «مردم‌شناس» صاحب مکتب، نتیجهٔ طبیعی و ضروری این روند تکامل علمی پای به‌عرضهٔ وجود نهاد و از جمله آثار مردم‌شناسی‌اش، شاهکاری چون «تحقیق مال‌الهند» را به‌گنجینهٔ علمی و میراث فرهنگی بشر افزود.^۳ طبیعتاً مکتب «بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ه.ق)» می‌بایست ادامه یابد و مردم‌شناسی

۱. مقدمه بر تاریخ علم، ترجمهٔ «غلام‌حسین صدیقی افشار»، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲. تاریخ الادب الجغرافی العربی، نقله‌الی العربیة «صلاح‌الدین عثمان هاشم»، قاهره، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۳. رجوع شود به مقالهٔ راقم این سطور به‌عنوان «بیرونی از دیدگاه مردم‌شناسی» (هنر و مردم، ش ۱۷۵).

هم چون علوم دیگر، محققانی دیگر برای خودکسب کند، اما چنین نشد. بیان اسباب و علل آن از حوصله این گفتار بیرون است. لکن به اشاره می توان یاد کرد که هجوم پیاپی ترکان به ایران زمین و عوارض اقتصادی - اجتماعی و نیز سیاسی و فرهنگی قهقراپی که در پی داشت، مانع و رادع سیر تکاملی علوم در میان ایرانیان گردید.

۱- نام و نسبت «مقدسی» (۳۳۵ - ۳۹۰ ه. ق).

وی به عنوان یکی از بزرگترین نویسندگان، به نام کامل خود معروف نیست. نامی که بر صفحه عنوان یکی از دست نوشته های کتاب او آمده: «شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابوبکر بناء شامی مقدسی بشاری» است، ولی بیشتر به همین دو نسبت اخیر شهرت یافته است. نخستین مربوط است به نامی که مسلمانان در «اورشلیم» از جنبه «قدس» آن ناحیه بدان خوانده شده اند که «بیت مقدس [Moqaddas]» یا «بیت مقدس [Maqdes]» نیز گویند. این وجه آخر همان است که لغت دانان سخت گیر بدان تمسک جسته اند. این که یکی از خاندان های بزرگ عربی - یعنی خاندان «مقدسی [Maqdesi]» - آن را تا امروز حفظ کرده است. منتها، وجه «مقدسی [Moqaddasi]» بسی بیشتر انتشار و اشهر دارد. شاید که مقدسی خود به این ریخت آخری در قطعه شعری که کتابش را با آن به پایان برده، در ضمن يك بازی لفظی پیرامون تعبیر «حکمة مقدسه» اشاره نموده است. «یا قوت حموی» در سده هفتم، وی را در بیشترین مواضع با نسبت «بشاری» و هراز گاه بانام های دیگر هم چون «ابن بناء» یاد می کند.

این نام آخری - «ابن بناء» مربوط می شود به تاریخ زندگانی او، و آن این که: «مقدسی» در سال ۳۳۵ ه. ق = ۹۴۶-۹۴۷ م در «بیت المقدس» زاده شد. وی نواده يك «بناء» بوده است که شهرت داشته در عهد «احمد بن طولون» بندر «عکا» را ساخته، و این امر در کتاب نوه اش، گاه گاه ضمن ابراز تمایلات و عقاید معمارانه بی که از نیای خود به ارث برده، بازتابی یافته است. ما يك بار دیگر در بخش ۴ این گفتار به عنوان «بنیاد کتاب مقدسی» - و جاهای دیگر - به این جنبه فنی دانسته های او - اطلاعات معماری - که خصلت دقت در وصف مشاهدات را در او، به گونه بی آشکار، تشجید و تقویت کرده، اشاره خواهیم کرد.

۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، للمقدسی المعروف بالبشاری، الطبعه الثانيه (ویراسته «دوخویه»)، طبع فی مدینه لیدن به مطبعه بریل، ۱۹۰۶ م. همه ارجاعات ما به متن کتاب و نقل مطلب از آن، همین چاپ است.
۲. کراچکوفسکی: تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

خاندان مادری «مقدسی» به دهکده «بیر» از توابع «قومس» (ناحیت سمنان و دامغان کنونی) نسبت یافته، و به طوری که خود می گوید: «اصل و ریشه خال‌های من از ناحیت بسطام و قومس، یکی از نواحی دیلمان بوده است.» (احسن‌التقاسیم، ص ۳۵۷)، و بسا که «دو عامل نسبت [شامی] و قرابت [ایرانی]، او را به شناخت نیمی از جهان اسلامی انگیزخته است.»^۱

۲- مذهب و گرایش سیاسی مقدسی

خود او در فصلی به‌عنوان «مذهب‌ها و زنهاریان» سرزمین‌های اسلامی، گوید: «از مذهب‌ها، من، مذهب ابوحنیفه را به سبب اوضاع و احوالی که در باب کشور عراق یاد می‌کنم، برگزیده‌ام و از حروف، قرأت ابوعمران عبداللّه بن عامر یحصبی را برای معنی‌هایی که در ضمن کشور اقور وصف خواهم کرد.» (احسن‌التقاسیم، ص ۳۹). با توجه به این‌که، مذهب «حنفی» - در واقع مذهب ایرانیان سنت‌گرا بوده، به ویژه در ناحیت خراسان - که «مقدسی» به آن‌جا دل‌بستگی یافته -، جای جای در کتاب وی تمایلات شیعی نیز به‌دیده می‌آید.

از جمله، وی در بغداد با شخصی که هوادار «معاویه» بوده و درباره او روایت‌های مدح‌آمیز دروغی می‌گفته نزاع کرده است، چندان که او را رافضی شمرده‌اند و برایش در دسر ساخته‌اند تا آن‌که به‌توسط برخی از آشنایان رهایی می‌یابد (ص ۲۱۶)، در اصفهان هم با سنی‌ها به مباحثه پرداخته تا آن‌جا که وی را تشنیع می‌کنند و رافضی‌اش می‌خوانند و می‌خواسته‌اند کاری به دستش بدهند که کاروان فرا می‌رسد (ص ۳۹۹). در همان بغداد، پس از بیان آن نزاع، مذهب‌های بغدادیان را که بیشتر پیرو ابوحنیفه‌اند یاد کرده و گوید که با فقیهی درباره حدیث «انامدینة العلم و علی بابها» به مباحثه پرداخته که این حدیث را «شافعی» معتبر می‌دانسته است (ص ۱۲۷)، و خود آشکارا به حقانیت «علی» اشاره کرده، و چنین می‌نماید آن‌جا که از مذهب شامیان سخن می‌دارد، که شافعی هستند، او نیز در آغاز شافعی بوده تا هم به گفته خود او - چنان که گذشت - به سبب برخورد با «اوضاع و احوالی در کشور عراق»، «مذهب حنفی را برگزیده» است.

مقدسی، سخت وطن‌پوست بوده است، چه این‌که در بصره یکه‌ایرانی از وی در باب بهترین شهرها از هر جهت، هر آن‌چه می‌پرسد، وی پاسخ همه را «بیت‌المقدس» می‌دهد. چندان‌که آن ایرانی وی را سرزنش کرده، می‌گوید «تو مردی پژوهش‌گر هستی نباید آن - چه را که از تو پذیرفته و پسندیده نیست ادعا کنی» (ص ۱۶۶)، هر چند که مقدسی به

۱. کراچکوفسکی، همان، ص ۲۱۰.

اثبات ادعای خود پرداخته، بازرایحه حب وطن از آن مشوم است. در ضمن می‌خوانیم، وقتی که اوضاع واحوال نامساعد شهر «سرخس» او را دلگیر کرده، مطلب را چگونه در نفاقه عبارات بیان داشته، گوید:

«در سال ۳۷۴ از شهر سرخس گذر کردم. رئیس آن جا را آشفته و خطیب را آب در دیدگان دیدم. بسا که ما درباب یادکردن شهرها ووصف آنها - هرچند مشهورباشند وما بدان‌ها درآمده وکسی هم ما را دلگیر نکرده باشد - اشتباه کرده باشیم، چه این که لغزش و فراموشی کارآدمی است، هم‌چنین کسی که عیب‌های شهرش را یاد کرده‌ایم، ما را بیمناک نکند، چه بدین‌سان نکوهیدگی آن جا افزوده نمی‌شود همان‌گونه که با ذکر محاسن آن‌جا، ستودگی آن فزون نمی‌گردد. لیکن این‌علم برامانت و درستی و یاد نیک و بدنهاده آمده و اگر من عیب‌های شهری را پنهان کنم، عیب‌های شهر خود را از برای برتری و خدمت آن در نزد خدای تعالی و در نزد آفریدگان او، پنهان کرده باشم. بسا که آدمی در کتاب ما بنگرد و گمان به تناقض گویی برد. پس لازم است که به تفکر ادامه دهد تا غرض را بفهمد. نبینی که خلقی هلاک شدند بدین گمان که کتاب خدای عزیز کریم که از پیش او باطل فرانیاید وهم پس از آن آیت، تناقض گویی کرده است. پس چگونه در سخن آفریده و درمانده افتاده‌بی گمان نبرند.» (ص ۶۵).

گرایش‌های سیاسی مقدسی در ایران، به نحوی آشکار همانا از هواداری و دلبستگی وی به سامانیان و سرزمین خراسان روشن می‌شود، چنان که به دنبال شرحی درباره کتابخانه کاخ شگفت‌انگیز «عضدالدوله» دیلمی در شیراز، و این که از همه کتاب‌های نوشته شده تا آن زمان، یک یا چند نسخه در آن کتابخانه هست، گوید: با این حال به جان خودم که اگر پیامبر در حدیث خود (ولو كان العلم في الثريا ليتناوله رجال من الفرس) می‌گفت: علم و ایمان اگر در خوشه پروین بودی خراسانیان بدان دست یازیدی، به واقع نزدیک‌تر می‌بود. (ص ۴۵۱) و از این قبیل، چند جای که آشکارا از پادشاه خراسان و حکومت سامانیان ستایش کرده، در مقابل به دیلمیان «آل بویه» - که با سامانیان در کشمکش دائمی بوده‌اند - بدگفته و آنان را - ظاهراً برای خوشایندگی سامانیان - نکوهیده است.

ما همه مواضع این عقاید سیاسی - مذهبی مقدسی را نوشته‌ایم، اما از جمله یکی همان گفته‌ها در بیان رسم‌های فارس است و این که به یک حدیث دروغی و به کلی جعلی استناد جسته (هم این جاست که از جمله می‌بینیم آفت جانبداری چگونه چشم تحقیق چنین پژوهش‌گر سترگی را فرو بسته است) که بیانگر تمایلات سیاسی او تواند بود، گوید:

«در یکی از کتاب‌ها در فارس حدیثی خواندم سند یافته تا به پیغمبر (ص): گویی من به‌شان دیلم‌ها می‌نگرم در مورد امتم. چه مال‌های (امت) را غارت کنند، و مسجدها را ویران نمایند، حرمت‌ها بدرند، اسلام را ضعیف کنند، نعمت‌ها بزدایند، سپاهیان

بگریزانند، و جزا مر خدا برایشان غالب نشود». آن‌گاه دنباله حدیث آن‌چنانی را نقل کند که: «مردی از سرزمین خراسان بیرون شود، خوب روی، دلیر، سپیدی برچهره‌اش، و در سینه‌اش خالی سیاه، خوش اندام، بسیار با عزم، فیلسوف، دانشمند، نامش نبی از ایرانی- زادگان، دروازه‌های کوچک را خدا به دست وی بگشاید. پس از خراسان، دروازه‌های بزرگ را به تصرف آورد... (الخ)» (ص ۴۷۲).

از سوی دیگر، در می‌یابیم که «مقدسی» نسبت به اسماعیلیان و جناح چپ آن‌حزب یعنی «قرمطیان» نظر مساعد و موافقی دارد، و از آنان بدگویی نکرده بلکه حکومت آنان را حکومت «عدل» خوانده است، چنان‌که در ذکر پایتخت قرمطیان بحرین - «الاحسا» - گوید: «قرمطیان در آن‌ها جایگزین اند از خاندان بوسعید. جایی که ملاحظه‌کاری و عدالت هست، جزاین که مسجد جامع تعطیل است» (ص ۹۴). هم‌چنین، در بیان خطبه خواندن به نام دیلمیان و فاطمیان اسماعیلی مذهب در «سند» گوید: «اما در مولتان، برای فاطمیان خطبه می‌خوانند و فصل امور فقط به فرمان اوست و همواره رسولان و هدایامیان مصر و مولتان در تردد است. و آن حکومت قوی و عادلانه است...» (ص ۴۸۵).

این قسمت را ضمن اشاره به این‌که «مقدسی» از کتاب خود دو نسخه فراهم کرده بوده است، با سخنان «کراچکوفسکی» درباره او به پایان می‌بریم:

«خالی از قصد و غرض نیست که نظر به اوضاع سیاسی در آن عهد، مقدسی نسخه نخستین از کتاب خود را به سامانیان اهداء کرده، در حالی که نسخه دوم را به فاطمیان مصر تقدیم داشته است.»^۲

۱. باید گفت دیلمیان ویرانگر نبوده‌اند؛ خود مقدسی بسیاری از آثار آبادانی آنان و رسم‌های نیکی که به آنان باز می‌گردد، یاد کرده است. لیکن هیچ‌گاه از آنان خوش نیامده مگر از صاحبان خراسان یعنی سامانیان (که نسخه‌ی از کتاب خود به آن‌ها اهداء کرده). اما این حدیث، برمی‌آید که آن‌ها را سنیان هوادار خلافت عباسی ساخته‌اند، زیرا دیلمیان، شیعی مذهب و ضد عرب بوده‌اند و می‌دانیم که چگونه خلافت سنت‌گرای عربی شده تازی‌کیش عباسی را به زیر تسلط و مهمیز درآوردند. این حدیث دروغی را من نخستین بار در نسخه خطی کتاب «الهلدان» ابن فقیه همدانی (در کتابخانه آستان مشهد) خواندم که آن کتاب به سال ۲۹۰ هـ.ق تألیف شده یعنی درست سی سال (!!!) پیش از جنگها و کشمکش‌های «مرد آویج» دیلمی برای احیاء امپراتوری باستانی ایران. هم‌چنین، از قسمت دوم این روایت، پیداست که تقلیدگونه بی‌مزدی است از اسرایلیلیات رایج در آن روزگاران که از دوسه پیش در میان مردمان انتشار یافته بوده است.

۲. تاریخ‌الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

مقدمه‌ی در دیباچه کتاب، سبب تألیف و چگونگی آن را چنین بیان کرده است:

«همواره دانشمندان در نوشتن کتاب رغبت داشته‌اند، که میباید آثارشان منسوخ شود و اخبارشان منقطع. من نیز دوست داشتم‌ام که از سنت‌های آنان پیروی کنم و دانشی را پایوری نمایم که یاد من بدان زنده بماند و هم مردمان را سودمند افتد و پرورگارم بدان خوشنودشود. می‌بینم که دانشمندان در دانش‌ها تقدم داشته و آغاز به نوشتن کرده‌اند، آن‌گاه پسینیان پیروی ایشان نموده و سخنان آنان را شرح و مختصر کرده‌اند. اما دیده‌ام: علمی که من بدان قصد کرده‌ام، مورد غفلت آنان شده و فنی را که بدان یگانهام یاد کرده‌اند مگر به گونه‌ی درهم و برهم. آن دانش، همانا یاد کردن کشورهای اسلامی و هرآنچه از کویرها و دریاها و دریاچه‌ها و رودها که در آن‌هاست، و وصف کردن شهرستان‌های با آوازه و شهرهای نام‌بردار، و جایگاه‌های هموار و راه‌های اندرکار و عناصر داروهای خشک (= مواد شیمیایی) و ابزارها و کانی‌های حمل شدنی و تجارت‌ها، و اختلاف مردم شهرها در سخنان و آواها و زبان‌ها و رنگ‌هاشان، و مذہب‌ها و اوزان و مقادیر، و سکه‌ها و پول‌هاشان (ص ۱)، و وصف خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها و میوه‌ها و آب‌های آنان، و شناخت مفاخر و عیوب ایشان و هرآنچه برآیند و مرایشان راست، و یاد کردن جایگاه‌های خطرناک در کویرها و شمار منزلگاه‌ها در بین راه‌ها و ذکر شوره‌زارها و سنگلاخ‌ها و ریگزارها، و تپه‌ها و کوه‌ها و هامون‌ها، خشکزار و سرسبز، انبوه و تنگ آن‌ها، و سرچشمه‌های وسعت و فراوانی، جای‌های تنگی و خشکسالی، و یاد کردن مناظر و آثار و چشم‌اندازها، و ویژگی‌ها و رسم‌ها، کشورها و مرزهای آن‌ها، سردسیران و گرمسیران، کوچ‌گاه‌ها و چراگاه‌ها، روستاها و مرزگاه‌ها، فنون و علوم، دیمزارها و درختزارها، مناسک و شعائر.

«دانستم‌ام که آن دانشی است که مسافران و بازرگانان ناگزیر از آن هستند و شایستگان و نیکان هم از آن بی‌نیاز نباشند، چون همین علمی است که شاهان و بزرگان بدان رغبت کنند و قاضیان و ققیهان خواهان آن باشند و عوام و خواص دوست بدارند. هر مسافری از آن بهره یابد و هر بازرگانی بدان سود جوید.

«گردآوری آن مرا به انجام نرسید، مگر پس از گردشی که در شهرها کرده‌ام و به اقلیم‌های اسلامی درآمده‌ام و دانشمندان را دیدار نموده و به خدمت شاهان رسیده و نشست‌هایی که با قاضیان داشته و درسی که برققیهان خوانده‌ام. با ادیبان و قاریان و کاتبان حدیث آمد و شد کرده‌ام و با زاهدان و متصوفان آمیزش نموده و در مجلس‌های داستان‌سرایان و ذاکران حاضر شده‌ام. لزوماً در هر شهری به تجارت پرداخته‌ام و با هر کس معاشرت نموده، و در این سبب‌ها با درکی قوی تفهم کرده، تا آن‌ها را بشناسم. اقلیم‌ها

را به فرسنگ پیموده‌ام تا درستی مساحت آن‌ها بدانم. برگرد مرزها گردیده‌ام تا آن‌ها را برنویسم، به شهرها کوچیده‌ام تا آن‌ها را بشناسم، مذهب‌ها را بازجستهم تا از آن‌ها آگاه شوم. در زبان‌ها و نژادها تفهم کرده‌ام تا آن‌ها را رده‌بندی کنم، در باب ولایت‌ها فرانگریسته‌ام تا آن‌ها را تفکیک کنم. خراج‌ها را تحقیق کرده‌ام، تا آمار بدست آورم.

«همه این‌ها همراه بوده است با زیست کردن در هر آب و هوایی ورنج بردن و سختی کشیدن و بذل مال و طلب حلال و ترك معصیت و لزوم نصیحت مسلمانان را به فراخور حال، و شکیبایی بر خواری و غربت (ص ۲)، و چشم به‌خدا داشتن و بیمناک بودن از او، پس از آن که نفس من به پاداش رغبت یافت و طمع بر نیک‌نامی بست، و از گناه هراسناک شدم و از دروغ و سرکشی دوری گزیدم و از حجت‌های سرزنش‌بار پرهیز کردم و ره به مجاز و محال نسپردم، و جز گفته‌های مردان معتمد نپذیرفتم، خداوند مرا در آن‌چه قصد آن کرده‌ام یاری کناد و بدان‌چه دوست می‌دارد و خوشایند اوست مرا توفیق دهد! چه، ما بندگان اویم و باز گشت هم به سوی اوست.» (ص ۳).

به گفته «کراچکوفسکی»: «کتاب مقدسی به سلسله‌یی که ابوزید بلخی آغاز کرده می‌پیوندد و می‌توان آن را آخرین نماینده مکتب کلاسیک اسلامی به معنای دقیق شمرد. رابطه او با این مکتب در نقشه‌هایی است که یادآورنده ویژگی‌های نخستین نقشه‌هایی است که اصطخری بدست داده، و دیده می‌شود که دانسته‌های جغرافیایی پیشین در آن‌ها آشکارا در این کتاب بازتابی یافته است.»^۱

تقسیم سرزمین‌ها از لحاظ مقدسی که نام اقلیم (= کشور) بر آن‌ها نهاده با آن‌چه اکنون در «اطلس اسلام» هست، تفاوت‌هایی دارد. لیکن فرق میان مشرق و مغرب از نظر او بسیار روشن است، چندان که کتاب خود را دوبخش جداگانه کرده، بخش نخست را ویژه مغرب ساخته به عنوان کشورهای عرب و بخش دوم را ویژه کشورهای عجم (= ایرانی) ساخته است. ناگفته نگذاریم که از لحاظ جغرافیادانان کلاسیک، ربع مسکون، به هفت اقلیم (= هفت کشور) منقسم بوده است، لیکن مقدسی برخلاف پیشینیان و حتی برخی از پیشینیان خود، تنها «مملکت اسلام» را خود به چهارده اقلیم (= کشور) تقسیم کرده، و چنان که گذشت کشورهای عرب را از کشورهای عجم جدا نموده است، گوید:

«کشورهای ایرانی، هشت است و شرح سبب‌های آن‌ها برترتیب مرزگاه‌هاست» (ص ۲۵۷)، و اینک نام کشورهای عجم (= ایرانی) چنین است: ۱- مشرق (= خراسان)، ۲- دیلم (= گیلان و طبرستان)، ۳- رحاب (= آذربایجان)، ۴- جبال (= غرب ایران، ایالت‌ماد)، ۵- خوزستان، ۶- فارس، ۷- کرمان، ۸- سند (= بلوچستان). (ص ۹-۱۰).

۱. تاریخ‌الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۱۱.

البته در جزو این کشورها بایستی مضافات آن‌ها را هم در نظر داشت و افزود، مثلاً به «مشرق»، ماوراءالنهر و خوارزم را هم برخراسان باید افزود. و به «سند»، افغانستان کنونی را هم برسیستان و بلوچستان باید افزود، و جزاین‌ها.

تقسیم دیگری در رده بندی بقاع و بلاد نموده تقریباً با تشبیه اقلیم = استان، مصر = شهرستان، قصبه = مرکز ناحیه، و مدینه = شهر، به ترتیب به سلطان، وزیر، فرماندار، و سپاهیان (ص ۴۷ بعد)، که تفصیل این مطالب از موضوع بحث ما بیرون است.

۴- بنیاد کتاب و انتقاد مقدسی از پیشینیان

پیش از نقل عین یکی از مقدمه‌های کتاب در این باب، باید گفت که مقدسی هرچند نه به اندازه عالم کبیر جغرافی‌دان پسین خود «ابوریحان بیرونی» اما بیش از پیشینیان خود وحتى در میان آنان یگانه جغرافی‌نویس و مردم‌نگار انتقادی است که جهان اسلام به خود دیده است. چندان که «اشپرنگر» او را «بزرگترین جغرافی‌دانی به‌شمار می‌آورد که به طور کلی بشریت می‌شناسد». هرچند که به قول «کراچکوفسکی» این نظر مبالغه‌آمیز است، «مقصود وی آن نیست که کتاب مقدسی در جغرافیا برتر از تألیفات نوین در این فن است، چون فارغ از آزمون‌های نسل‌های بعدی است، لیکن محتملاً هیچ‌کس دیگر از لحاظ وسعت عرصه سفرها و ژرفایی نگرش‌ها و تسلط بر مواد که با روشی منظم گردآورده، براو پیشی نجسته است.»^۱

وی با نگرش انتقادی در مؤلفات پیشین و با روش مشاهده مستقیم و عینی و گاه شنیدار (= سماع) درست به‌نگارش پرداخته است، و در تمام مواضعی که از این روش‌های خویش یاد کرده - که بالنسبه زیاد هم هست - از فخر و مباهات به خود و روش‌های کاربرده و کتابش خودداری نکرده است. نکته جالب نظر آن که صفت ارث‌برده «بنائی» مقدسی و روحیه معماری او در همان جمله‌های آغازین مقدمه‌یی که هم‌اکنون از او به نقل می‌آریم به‌نحوی بارز جلوه‌گر است، چه این که کتابش را به‌ساختمانی تشبیه کرده که وصف بنای آن را با اصطلاحات معماری و بنایی بیان داشته، ما نیز در ترجمه عبارات بدین نکته توجه داشته‌ایم. البته در جای خود باز از نظرات معمارانه وی یاد خواهیم کرد. اینک همان فصلی را که «مقدمات و فصل‌هایی که گزیری از آن‌ها نیست» نامیده، همراه با اضافات نسخه بدل، به‌نقل می‌آوریم:

«بدان که این کتاب را برپایه‌یی استوار، بنیاد کرده‌ام و بر ستون‌هایی نیرومند متکی ساخته‌ام. با کوشش‌های درستین خویش بدان برخاسته‌ام، و از دانستگی‌های خردمندانه

۱. تاریخ‌الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰.

یاری جستهم. از خدای متعال خواستم که مرا از خطاها و لغزش‌ها برکنار بدارد، و مرا به امید و آرزوهایم برساند. پس پی‌های آن را برآوردم و شالوده آن را از آنچه مشاهده کرده و تعقل نموده و شناخته و بدان پیوسته‌ام، ریختم. بنیاد را فراز آوردم و ستون‌ها و خرابی‌ها را به‌کار گذاشتم، هم‌چنین پایه‌ها و پی‌بندها را. برای روشنگری، با پرسش از مردمان خردمند یاری جستهم، از کسانی که به غفلت و اشتباه‌کاری شناخته نمی‌بودند؛ درباره ولایت‌ها و ناحیت‌های پیرامون جای‌هایی که از آن‌ها دور بودم، و دسترسی بدان‌ها مقدورم نبود. پس آنچه را که درباب آن اتفاق داشتند ثبت کردم، و هرآنچه را که اختلاف نمودند، رها کردم. آنچه را که از فرارس شدن بدان و آگاهی بر آن چاره نبود، آهنگ آن نمودم. آنچه راهم که کسی یاد کرده‌من بدو استناد کردم، و یا گفته‌ام «آورده‌اند» و فصل‌هایی که در کتابخانه‌های شاهان یافته و برنوشته‌ام، هرگز دلم بر آن‌ها خستون‌نبوده و خردم نپذیرفته است.

«هرکس که در این دانش برمن تقدم دارد، این راهی را که من آهنگ آن کرده‌ام هرگز نپیموده، و فایده‌هایی را که من خواسته‌ام، خواهان نگردیده است. باری، ابو-عبدالله جهانی که وزیر امیر خراسان بود و صاحب فلسفه و نجوم و هیئتی بود، غریبان را گردآورده و از آنان درباره کشورها (ص ۳) و درآمدن به آن‌ها و چگونگی راه‌هاشان و برآمدن ستارگان آن‌جا و برخاستن سایه در آن‌ها پرسیده است تا بدان وسیله به‌گشودن شهرها نایل شود و درآمدن به آن‌ها را بشناسد. دانش نجوم و گردش چرخ او را راست آمده، جز این که می‌بینی چگونه جهان را برهفت کشور (= اقلیم) نهاده و هرکشوری را اختری ویژه ساخته، یک‌بار نجوم و هندسه را یاد کند و دیگر بار چیزهایی بی‌آورد که عوام را فایده‌تی در آن‌ها نباشد و بار دیگر بت‌های هند را وصف کند، گاهی شگفتی‌های سند را شرح دهد و گاهی خراج و باج را تفصیل نهد. دیده‌ام که وی منزلگاه‌هایی مجهول و مرحمت‌هایی مهجور را یاد کرده، اما ولایت‌ها را شرح نداده، و شهرها را رده‌بندی نکرده و شهرستان‌ها را وصف نموده، و ژرف به یاد کردن آن‌ها نپرداخته است، بلکه راه‌ها را از شرق و غرب و از شمال و جنوب با شرح هامون‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و تپه‌ها و درخت‌زارها و رودها یاد کرده است، و بدین‌سان کتابش را طولانی کرده و از بسیاری راه‌های شهرها و

۱. همین جملات یادآور عبارتی است که «بیرونی» در مقدمه «قانون مسعودی» بیان کرده: «در این کتاب، هرگز به‌راه آن دانشوران کوشنده که برمن تقدم دارند، با اخوانی کارها و کاربرد زیج‌هاشان نرفته‌ام و بر راهواران تردید به‌سوی مقاصد تقلید، با بسنده کردن به اوضاع زیجی و لاپوشانی خبری که از آن بپرداخته‌اند، روی نیآورده‌ام... (الخ)» (القانون المسعودی، ص ۵).

شرح بزرگ - شهرها غفلت ورزیده است.^۱

«اما ابوزید بلخی آهنگ آن کرده است که مثالها و نقشه زمین را به کتابش بیوندد، پس از آن که زمین را به بیست پاره بخش کرده، آنگاه هرمثالی را شرح نموده و به اختصار پرداخته، و هیچ سببهای سودمند را یاد نکرده و امور نافع را در تفصیل و ترتیب روشن نساخته و بسیاری از شهرهای مهم را جا گذاشته و هرچه شهرگردی نموده، یاد نکرده و زمینه کارها فراهم نیاورده است. نبینی که صاحب خراسان او را به پیشگاه خود فراخواند تا از او مدد یابد. اما همین که به جیحون رسید بدون نوشت که اگرچه مرا از برای رأی صائبم فراخوانده‌ای، راستی را که رأی من، مرا از گذر کردن از این رود باز می‌دارد. پس همین که نامه وی را خواند، او را به رفتن به سوی بلخ فرمان داد.»^۲

«اما ابن فقیه همدانی، راهی دیگر پیموده. تنها شهرهای بزرگ را یاد کرده و ولایتها و شهرها را رده بندی نموده، و آنچه را که شایسته علوم نیست در کتاب خود وارد کرده. یکبار در مورد دنیا زهد ورزیده، و بار دیگر بدان رغبت نموده، زمانی گریسته و زمانی دیگر خندیده و شادی کرده است.» (ص ۴).^۳

۱. [در نسخه بدل افزوده:] «کتاب او را در هفت مجلد در کتابخانه عضدالدوله بدون نام مؤلف دیده‌ام، گفتند که آن از «ابن خردادبه» است. دو مختصر (از آن) در نیشابور دیدم که یکی به نام «جهانی» و دیگری به نام «ابن خردادبه» بود.

۲. [در نسخه بدل افزوده:] «در کتابخانه صاحب (بن عباد) کتابی با شکلها دیده‌ام که به «ابوزید بلخی» نسبت یافته است، و عین همان را در نیشابور دیده‌ام که از پیش «رئیس ابومحمد میکالی» آورده بدون نام مؤلف. پندارند که از نوشته‌های «ابن مرزبان کرخی» است و آن را در بخارا دیده‌ام که به نام «ابراهیم بن محمد فارسی» است و همین درست تر است، زیرا گروهی از کسانی را دیدار کرده‌ام که او را دیده‌اند و دیده‌اند که آن را می‌نویسد. از جمله آنان است «حاکم ابو حامد همدانی» و «حاکم ابونصر حریر (حرابی)». (ص ۵). شکل‌های این کتاب، نیکوست، منتها در بسیاری از جایها خلط مبحث کرده و شرح کامل نداده و کشورها را استان بندی ننموده.

۳. [در نسخه بدل افزوده:] «کتابی را که ابن فقیه همدانی در پنج مجلد نوشته دیده‌ام. راهی دیگر پیموده، و تنها شهرهای بزرگ را یاد کرده و گونه‌هایی از علوم در آن وارد کرده. باری نسبت به دنیا زهد ورزیده و دیگر بار بدان رغبت نشان داده و زمانی گریسته و گاهی خندیده و شادی کرده. اما کتاب «الامصار» از «جاحظ»، کوچک است. کتاب «ابن فقیه» در غیر موضوع آن است، چرا که بیشتر حشو و حکایات است، و دلیل آورده به این که آنچه را که در جای جای کتاب وارد کرده‌ایم تنها برای آن است که نگرنده چون ملول گردید تفریحی بنماید... (و گوید): من از بابت تفریح خاطر تنها درمواضع کتاب خود سجع به کار برده‌ام (و جملات را آهنگین کرده‌ام) که عوام را خوشایند است. (ص ۵).

«اما جاحظ و ابن خردادبه، کتاب‌های آندو سخت مختصر است. فایده‌های بسیار از آنها به دست نمی‌آید.»

«این بود نوشته‌هایی که در این باب، پس از جستجو و کاوش، و زیر و رو کردن کتابخانه‌ها، بدان‌ها برخوردیم. ما کوشیده‌ایم چیزی را که آنان نوشته‌اند، یاد نکنیم و امری را که آنان آورده‌اند، شرح ندهیم، مگر به هنگام ضرورت، مبادا که حق آنان را کم‌بها دهیم و از نوشته‌هایشان به سرقت بریم.» (ص ۵).^۱

۵- روش پژوهش و مشاهده مستقیم

در باب روش پژوهش و مشاهده گری مقدسی و این که چگونه در میان گروه‌های گونه‌گون اقوام و ملل و فرق و نحل نفوذ کرده و با آنان زیسته، علاوه از آنچه گذشت، به زودی فصلی شگفت که خود «سبب‌هایی که مشاهده کرده‌ام» نامیده و در میان شرق-شناسان شهرت خاصی کسب کرده، به نقل خواهیم آورد، و ما خود قطعه‌یی به عنوان «با جماعت صوفیان» نیز از مطاوی کتابش برآن خواهیم افزود. اما درباره آن چه وی از کتاب‌های دیگران و گزارش‌های راویان به نقل آورده، باید فقراتی بیفزاییم، گوید:

«همانا که ما آن چه را که کسانی پیش از ما در کتاب‌هایشان یاد کرده‌اند، رها کردیم. از مفاخر کتاب ما، روی برگاشتن از چیزهایی است که دیگران یاد کرده و حیرت‌انگیزتر

۱. [در نسخه بدل افزوده:] «زیرا دانش در این زمینه از لحاظ ما وسیع‌تر از آن است که به تکرار پردازیم، یا از کتابی به نقل آوریم و یا به سرقت بریم، مگر آن که امری بر ما تنگی گیرد یا ضرورتی ما را ملزم سازد، چنان که در مورد کشور «سند» عمل کرده‌ایم و یا آنچه راجع به سد (پاجوج و مآجوج) حکایت کرده‌ایم. برتری کتاب ما دانسته نمی‌شود مگر وقتی که کتاب‌های آنان بررسی شود و یا شهرها گردیده آید، و این کار البته از سوی دانشمندان و هوشمندان صورت پذیرد. اما شکل‌هایی که رسم کرده‌ام، نهایت کوشش خود را برای آن‌ها بذل نموده‌ام تا ویراسته شده‌اند، پس از آن که نقشه‌های چندی را نگریسته‌ام، از جمله آن‌ها نقشه‌یی است که در کتابخانه پادشاه خراسان بر کاغذی مصور و چهار گوش دیدم، بدان اعتماد نکردم و دیگری را که بر کرباس تصویر شده بود به نزد «ابولقاسم بن انماطی» در نیشابور دیدم نیز چهار گوش بود و آن را «ابراهیم فارسی» تصویر کرده بود که درست‌تر بود، پس بدان اعتماد کردم و در جای‌های بسیار چیزها بدان در پیوستم. پیری را هم در سرخس دیدم که شکل‌ها را شرح کرده، و شهرهای کافران و اسلام را ترسیم نموده که همه آن‌ها اشتباه بود مگر اندکی. از او پرسیدم: آیا سفر کرده‌ای؟ گفت: از سرخس بیرون نرفته‌ام، گفتم: شنیده‌ام که کسانی کشورها را با خبر شرح کرده‌اند و البته در این باب خلط و اشتباه نموده‌اند، لیکن شنیده‌ام که کشورها را با نقل قول ترسیم کنند، جز تو.» (ص ۶).

در کتاب‌های آنان چیزی است که ما خلاف آن را یاد نمودیم. نبینی که چون در کتاب جیهانی می‌نگری، در می‌یابی که همه متن ابن‌خردادبه را در بر گرفته و بر آن کتاب بنا گردیده. و اگر در کتاب ابن‌فقیه بنگری گویی که در کتاب جاحظ وزیع اعظم نگریسته‌ای. حال آن که در کتاب ما که بنگری، می‌بینی که... در نوع خود یگانه است...» (ص ۲۴۱). مع‌هذا، من با سنجش برخی مطالب که از کتاب‌های جغرافیایی پیش از مقدسی به یاد دارم و یا در دسترس، با مواضعی از احسن‌التقاسیم، دریافته‌ام که وی علی‌رغم چنین ادعایی، برخی مطالب را از پیشینیان گرفته و عجب‌تر آن که ذکر مأخذ ننموده است، اما تعداد این مأخوذات، نسبت به دیگران، بسی اندک و قابل اغماض است. آن‌گاه در این باره که گوید: «آن‌چه را دیده‌ایم، یاد کردیم و آن‌چه را شنیده‌ایم، باز گفتیم، پس آن‌چه به نزد ما با مشاهده و خبرهای پیاپی درست بوده، گفتار بدان راست کردیم، و در باب آن‌چه شک داشتیم یا که از طریق اشخاص بود، به آن‌کس که از وی شنیده بودیم، اسناد کردیم» (ص ۸) کاملاً صادق است، چنان که از جمله چون وی از «مولتان» سند آن سوی‌تر گرفته (زیرا کشور اسلام نبوده)، فصلی را که به عنوان «کشور سند» ساخته، بالجمله از کلام «ابراهیم بن محمد فارسی» که او را «کرخی» نامیده به شرح آورده و گوید:

«پس آغاز بازگشت به مرزهای خراسان کردیم و به کشورهای ایرانی آمدیم و از اسلام به دور نرفتیم. بدان که من مرزگاهان این کشور (سند) را گردیدم و به همه سواحل آن رسیدم و آن‌چه را که یاد خواهیم کرد دیدم و شنیدم و بیشترین پرسش‌ها درباره نام‌های آن نمودم و اخبار آن را جستجو کردم و شهرهایش دانستم. با این حال، آن‌چه را که درباره دیگر جای‌ها وصف نموده‌ام درباره آن نمی‌آورم و جز به وصف شهرهای آن نمی‌پردازم و در شرح آن از آن‌چه روایت شده استقصا نمی‌کنم. مرد را دروغ که به همه آن‌چه می‌شنود بسنده است. رسول گوید: لیس‌الخیر کالمعاینه، اگر بیم آن نداشته‌ام که این متن مختل شود به همان مطالب راجع به سرزمین‌های اسلام قناعت کرده و از آن سرباز می‌زدم...» (ص ۴۷۵). پس از این، هرچه درباره سند می‌نویسد، همه را با ذکر مأخذ در هر چند سطر از همان «فارسی» نقل می‌کند.

حقیقت آن‌که سر باز زدن از پژوهش‌ها به صرف نام‌سلمانی آن سرزمین، دلیل دیگری هم داشته است، و آن این‌که تحقیق در آن کشور پهناور و پرملت و قوم‌مانا دانستن زبان بومی مردم آن‌جا - یعنی «سانسکریت» - واجب و لازم بوده، که مقدسی آن را نمی‌دانسته و بدان نپرداخته است. این مهم را باید چهل سال پس از او «ابوریحان بیرونی» از عهده برآید که در عصر خویش و تا اعصار بعدهم، از این جنبه نیز، یگانه روزگار به‌شمار می‌رفت.

باری، چنین برمی‌آید که وی «سیسیل» را - چنان‌که «اماری - Amari» در تحلیل

روایت او از این جزیره یاد کرده - دیده باشد، اما اطلاعات او درباره «اندلس» - به طوری که خود او یاد نموده - از دو حاجی مأخوذ است که در سال ۵۳۷۷ = ۹۸۷ م در مکه به آنان برخورد کرده. لیکن چنان که «دوزی - Dozy» بررسی کرده، آن اطلاعات از وضوح برخوردار نیست و ملاحظه می شود که مؤلف شناختی مستقیم نسبت به آن سرزمین ها نداشته است.^۱

اکنون که می خواهیم یکی از فصل های مقدمه طولانی او را در باب روش پژوهش مواد کتاب، به نقل آوریم و «نمی توان اعتراف نکرد که وی در این قصد نهایت به گزینی و تدقیق را نشان داده»^۲، و با آن که خالی از خودستایی نیست، باید گفت «نمایشی عمومی از مخاطراتی است که در خلال سفرها و گردش ها بر او رخ نموده. و در عین حال، صحنه هایی که از لحاظ درک زندگی مسلمانان بسیار سودمند است، تصویر کرده»^۳.

این حکایت به نثر مسجع نوشته شده و شامل تعبیرات نادر و اشارات بسیار کوتاه است. از این رو، نمونه بی جالب از نظر سبک مقدسی - که باز بدان اشارت خواهیم کرد - و گرایش او را به نثر آهنگین و قافیه دار نشان می دهد. «کراچکوفسکی»، ضمن اشاره به ترجمه هایی که از آن به چند زبان شده و خود نیز آن را به روسی ترجمه کرده، گوید: «دشواری هایی که متعرض فهم این قطعه می شود، ترجمه آن را کاری مشکل کرده است...»^۴. اینک ما آن را بی فزون و کاست به پارسی نقل می کنیم:

«سبب هایی که مشاهده کرده ام»

«بدان که گروهی از دانشمندان و وزیران در این دانش کتابها نوشته اند، که هر چند گونه گون بوده، باری بیشتر آن ها بلکه همه آن ها، ایشان را شنیدار است. در حالی که ما، کشوری نمانده که بدان در نیامده باشیم. کمترین سبب همین بس که آن ها را شناخته ایم و با این حال، دامن تحقیق و پرسش و نظر درباره ندیده ها را رها نکرده ایم. پس کتاب خود را بر سه قسم مرتب ساخته ایم: یکی، چیزهایی که مشاهده کرده، دوم چیزهایی که از معتمدان شنیده، و سوم چیزهایی که در کتاب های تصنیف شده در این باب و جز آن یافته ایم. «کتابخانه پادشاهی نبوده که ما بدان دسترسی نیافته باشیم. تألیفات فرقه یی نبوده که ما آن ها را بررسی نکرده باشیم. مذهب های اقوامی نبوده که ما آن ها را شناخته

۱. کراچکوفسکی: تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. پیشین، ۲۱۰.

۳. همان، ۲۱۱.

۴. همان، ۲۱۲.

باشیم. زاهدانی نبوده‌اند که با آنان آمیزش نکرده باشیم. ذاکران شهری نبوده‌اند که آنان را ندیده باشیم.

«چندان که هر آن چه شایسته این کار یافتیم، مرا راست آمد. راستی که به سی و شش نام مرا نامیده و خوانده و خطاب کرده‌اند، مانند: مقدسی، فلسطینی، مصری، مغربی، خراسانی، سلمی، مقری، فقیه، صوفی، ولی، عابد، زاهد، سیاح، وراق، مجلد (= صحاف)، تاجر، ذاکر، امام، مؤذن، خطیب، غریب، عراقی، بغدادی، شامی، حنیفی، متأدب، کری، متفقه، متعلم، فرائضی، استاد، دانشمند، شیخ، نشاسته، راکب، رسول. (ص ۴۳)، و این از گونه‌گونی شهرهایی است که بدان‌ها کوچیده‌ام و از بسیاری جای‌هایی است که بدان‌ها درآمده‌ام.

«آن‌گاه هیچ چیز، از آن چه مسافران را وامی‌پیوندند، نمانده که من بهره‌ی از آن نبرده باشم، به جز از گدایی و ارتکاب گناه بزرگ، راستی که فقه آموخته و ادب‌آموزی کرده‌ام، پارسایی و بندگی نموده‌ام، فقه آموزانده و ادب آموزانیده‌ام. بسمتبرها خطبه خوانده، برگلدسته‌ها بانگ نماز کرده، در مسجدها امامت نموده، در میان جامع‌ها ذاکر شده، به مدرسه‌ها آمد و شد کرده، در انجمن‌ها داعی بوده و در نشست‌گاه‌ها سخن‌راننده‌ام. با صوفیان هریسه‌ها خورده، با خانقاهیان تریده‌ها کرده، و بسا ملاحان نان‌ها پخته‌ام. چه شب‌ها که از مسجدها رانده شده‌ام، چه کویرها که پیموده، و بیابان‌ها که ره گم کرده‌ام. زمانی که در پرهیزگاری صادق بوده‌ام، آشکارا حرام خورده، با عابدان کوه لبنان هم‌نشینی کرده، و زمانی با قدرت‌مندان آمیزش.

«بند شده‌ام و سید بر سر خود برده‌ام، بارها مشرف بر غرق گردیده‌ام، و چه راه‌ها که بر کاروان ما بریده‌اند. قاضیان و بزرگان را خدمت‌ها نموده، شاهان و وزیران را هم‌سخنی کرده، و بابدکاران در راه‌ها همراهی کرده‌ام. کالاها در بازارها فروخته، و به زندان‌ها افتاده‌ام. به عنوان جاسوس بازداشت شده، و جنگ رومیان را خود در جهادگاهان دیده و آوای ناقوس را در شبگاهان شنیده‌ام. قرآن‌ها از بهر کرایه راه جلد کرده، و چه آب‌ها به‌بهای گران خریده‌ام. برخران و اسپان سوار شده، و در بوران و برف‌ها پیاده رفته‌ام. دربار گاه شاهان و میان بزرگان فرودآمده، و هم در میان نادانان و نشیمن‌های زمخت‌جای گزیده‌ام. چه عزت و احترام‌ها که یافته‌ام، و چه خواری‌ها از بهر کشتن من، نه یکبار، که بدیده‌ام.

«حج بگزارده و مجاور خانه گشته و غزوکرده و تا مرزهای دشمنان رفته‌ام. درمکه از آب‌شخور نیک نوشیده، و نان و ماش به‌نم‌نم باران خورده، میهمانی «ابراهیم خلیل» را دیده، و بر گام زنان راه به سراب برده‌ام. خلعت‌های شاهان پوشیده‌ام و صلت‌ها به‌من بخشیده‌اند، و هم برهنگی‌ها کشیده و بیچارگی‌ها دیده‌ام. سادات، نامه‌ها به‌من نوشته و اشراف تو بیخ‌ها

کرده‌اند. اوقاف برمن پیشکش گردیده‌است و بسا که مطیع مخالفان هم شده‌ام. بدعت گذارم خوانده‌اند و به طمع‌ورزی متهم کرده‌اند. (ص ۴۴).

«امیران و قاضیان مرا امین خود ساخته‌اند، و در وصیت‌ها دخالت یافته و وکیل گردیده‌ام. طراران را آزموده و دغل‌کاری عیاران دیده‌ام. اراذل دنبالم کرده‌اند، حسودان دشمنانگی نموده‌اند، و در نزد قدرت‌مندان مورد سعایت شده‌ام. به گرمابه‌های «طبریه» و به دژهای ایرانی درآمده‌ام. روز آب‌فشان، جشن برباره، چاه «بضاعه»، کوشک یعقوب و آبادی آن دیده‌ام.

«مانند این‌ها بسیار است، همین اندازه یاد کردیم تا نگرنده در کتاب ما بدانند که ما به گزاف ننوشته‌ایم و به مجاز نپرداخته‌ایم. من این کتاب را از غیر آن متمایز می‌کنم، چه، بسیار تفاوت هست میان آن کس که رنج این سبب‌ها برده و آن کس که کتاب خود را در آسایش نوشته و بنیاد آن برشتیدار نهاده. در این سفرها بیش از ده هزار درهم (برای هزینه‌ها) از دست دادم، به جز آن تقصیراتی که در امور شریعت برمن وارد آمده است. هیچ رخصت مذهبی نمانده که آن را به کار نبرده باشم. بر قدم‌ها مسح کرده و در مرغزاران نماز گزارده‌ام. پیش از فرود آفتاب دورگشته و واجب را بر پشت چارپایان به جای آورده‌ام، حتی با پلبیدی بسیار برجامه، و با ترك تسبیح در رکوع و با سجود سهو پیش از گفتن سلام، بسا که میان نمازها جمع کرده و طاعت‌ها در سفر بشکسته‌ام. با این حال، هرگز از گفته فقیهان پیشوا بیرون نرفته و نماز را هیچ‌گاه از وقت خود عقب نینداخته‌ام.

«جاده‌یی را که فاصله من تا شهری ده فرسنگ یا کمتر بوده نپیموده‌ام، مگر آن که از کاروان جدا شوم و هزینه زیادت کنم تا از لحاظ قدمت، آن را بنگرم. بسا که مردانی به مزد خواسته و همراه خود نموده‌ام و چه بسا راه خویش در شبان‌گاه پیموده‌ام تا به نزد رفیقان راه بازگردم، و این همه با از دست دادن مال، و با کوشش بوده است.» (ص ۴۵).

این‌قطعه، تا اندازه‌یی، مقدمه معروف «یعقوبی» را به یاد می‌آورد، لیکن از لحاظ زنده بودن بیشتر حالات نموده شده، ممتازتر است. «کراچکوفسکی» یادکننده مشاهدات «ابن بطوطه» کمتر از مقدسی نبوده، لیکن او نتوانسته است کتابش را بدین سبک بنگارد و منابع خود را ذکر کند و چنین توفیقی بدست آورد.^۱

قطعه کوتاه دیگری که ما عنوان «با جماعت صوفیان» بر آن نهاده‌ایم، علاوه از آن که نشانگر روح جستجوگر مقدسی و شیوه نفوذ او در جماعت برای کسب اطلاعات لازم است، نمونه‌یی از چگونگی زندگانی صوفیان ایران و باورداشت‌های مردمان نیز در سده چهارم به‌شمار می‌رود، و هم تأیید آن نظر که معنای «صوفی» همانا «پشمینه‌پوش» است:

۱. تاریخ‌الادب الجغرافی، ج ۱، ۲۱۳.

با جماعت صوفیان

«وقتی به شوش وارد شدم قصد مسجد جامع کردم برای یافتن شیخی که از او اندکی حدیث بشنوم. در آن حال من يك بالاپوش پشمین قبرسی ولنگی بصری پوشیده داشتم، پس به مجلس صوفیان رانده شدم، و وقتی نزدیک ایشان رفتم، آنان را شکی نماند که من يك صوفی هستم. بسیار مهربانی و خوشامدگویی کردند و مرا در میان خود نشانند و از من آغاز پرسش نمودند. آن گاه مردی را فرستادند، خوراکی برای من آورد. من از خوردن امساک کردم، پیش از آن هیچ با این طایفه صوفیان همنشینی نکرده بودم، پس دیدم که از امساک من و روی تافتنم از رسم‌های شان شگفتی می‌کنند، البته دوست داشته بودم که با این طایفه آمیزش کنم و طریقت آنان را بشناسم و حقایق ایشان را بدانم، پس با خود گفتم اکنون وقت آن است و همین جا، جای تست که نمی‌دانستی. پس با آنان گشاده رویی کردم و پرده شرم از روی خود برگرفتم. باری با ایشان پیغام و پسخام می‌نمودم و دیگر بار همراهشان نعره می‌کشیدم، و بار دیگر چکامه‌ها برایشان می‌خواندم و همراهشان به رباط‌های رفتن و به دعوت‌های شتافتن. چندان که به خدا در دل‌های ایشان و دل‌های مردم شهر جای گرفتم به وجهی که غایتی بر آن متصور نبود. نامی بر من نهادند و زائران به سوی من روان شدند و جامه‌ها و همیان‌های پول به نزد من آوردند. من آن‌ها را می‌گرفتم و در حال تمامی آن‌ها را به آنان باز می‌دادم، زیرا بی‌نیاز بودم و در میان خرجی فراوان جای گرفته بودم.

«من هر روز در دعوتی بودم، هر گونه دعوتی. گمان می‌کردند که من زهد بکار بسته‌ام. مرا مسح می‌کردند و خبر مرا پخش نمودند و می‌گفتند هرگز درویشی فاضلتر از این مرد ندیده‌ایم. چندان که بر رازهایشان آگاه شدم و آن چه را که از ایشان می‌خواستم، دانستم، در يك شب آرام از آنان بگریختم و تا بامداد مسافتی پیمودم. يك روز، در آن احوال، که در بصره بودم و آن جامه برتن داشتم و غلامی به دنبال، ناگاه مردی از هم آنان مرا دید. پس بایستاد و مرا شگفت زده نگریست. من ناشناس وار از او بگذشتم.» (ص ۴۱۵).

۹- سبک نگارش کتاب

میل به سجع در مقدسی به نهایت درجه خود رسیده که نه تنها در مقدمه‌های کتاب و آغاز فصل‌ها و خاتمه آن، بل در اغلب مواضع متن نیز آن را به کار برده است. به قول «کراچکوفسکی»: اگر اصطخری و دیگران سبکی ساده در کتاب‌های خود به کار برده‌اند،

شاید سبب آن بوده که عربی، زبان اصلی آنان نبوده است.^۱

جملات کوتاه و موجز و منجز و آهنگین و اغلب - چنان که لازمه سجع است - قافیه دار، و با آن که وی بر زبان و واژگان آن تسلط کامل دارد، باز واژه‌های متروک و تعبیرات مهجور و عبارات‌های دشخوار بر نثر وی سنگینی می‌کند. رویهم رفته، وی دشوارترین سبک‌های نگارش را در میان کتاب‌های جغرافیایی مکتبی که بدان منتسب است داراست، و همین دشواری‌های فراوان زبان مقدسی مانع ترجمه آن گردیده و ترجمه‌هایی هم که از آن شده به سختی صورت پذیرفته است.^۲ اینک، نمونه‌وار، قطعه‌یی ساده از وصف مسجع او در آغاز فصل «اقلیم دیلم» - که مصداق «خیر الکلام مائل و دل (کم) گوی و گزیده گوی چون در» است عیناً نقل می‌کنیم:

«هذا اقليم القذ والصفوف، به صناع حذاق، وفوا که تحمل الی الآفاق، وبزه معروف به مصر والعراق. کثیر الامطار، مستقیم الاسعاره مصر ظریف، و لهم عمل لطیف، یجلون. الشریف و یرحمون الضعیف. کبراء فی الفقه و اجلة فی الحدیث، رجال فی القتال و کل عفیف، رسوم حسان، و ذیل نظیف. بحر عمیق بن مدن تطیف...» (ص ۳۵۳).^۳

۷- سخن دیگر پیرامون کتاب

مقدسی در نتیجه سفرهای گسترده و دریافت‌های بی‌شمار و کوشش‌های فراوان ادبی و نقشه‌نگاری، توانسته است کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» را بنویسد، و آن را در دو نسخه فراهم نماید، که با هم اندک تفاوت‌هایی دارند. یکی از آن‌ها، طبق نوشته خود او، در سال ۳۷۵ ه. ق. = ۹۸۵-۹۸۶ م به پایان آمده، و دومی را که «باقوت حموی» به کار برده، همان است که سه سال پس از آن تاریخ، در ۳۷۸ ه. ق. = ۹۸۸-۹۸۹ م کامل کرده است.^۴ پیشتر یاد کردیم که نسخه نخستین را به سامانیان و دومی را به فاطمیان اهداء کرده است. اما به نظر ما یکی از نسخه‌ها را (یعنی نسخه بدل متن چاپ دوم کتاب که مورد بررسی ما بوده)، «المسافات و الولايات» نامیده است (ص ۶۵). چه این که،

۱. تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. همان، ۲۱۵.

۳. این سرزمین ابریشم و پشم است. در آن صنعتگران چیره‌دستند و میوه‌هایش به چهار گوشه گیتی برند و جامه‌هایش در مصر و عراق معروف است. باران بسیار بارد عیار سیم وزرش درست باشد. جایگاه مردم زیرک است که کارهایشان برآزنده است. گرانه‌ایه را گرامی می‌دارند و فرومانده را مهربانی می‌کنند در فقه بزرگانی‌اند و در جنگ مردانی، و همگی آزر مگین. رسم‌هایشان نیکوست و دامانشان پاک. در آن دریایی است، بر گرداگردش شهرها...
۴. کراچکوفسکی: تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ۲۱۵.

در دنباله همان مطلبی که هنگام گفتگو از شهر سرخس (که در سال ۳۷۴ آنجا را دیده) بیان کرده، گوید:

«بدان که ما به مرتبتهای سادات که در این کتاب یاد می‌کنیم، مانند جلیل و فاضل نمی‌پردازیم. زیرا این، آیین رساله‌هاست نه رسم نگارش کتاب. من نویسندگان پیش از خود را دیده‌ام که بردوگونه‌اند: نخست، کسانی‌اند که مدتی دراز برخی خود مجلس تدریس ساخته و غریبان را گردآورده و برصادرکردن شاگردان حرص داشته‌اند تا نامشان را در شهرها پرآوازه کنند و خواص و عوام آنان را بشناسند. پس آن‌گاه که به آرزوی‌شان رسیدند و نامشان برفراز رفت، به نگارش پردازند و پذیرش سخن خود را القاء نمایند، و حکمت او را عقل‌ها بپذیرند. براین روش‌اند: کعبی و کرخی. دوم، کسانی‌اند که کتاب خود را به امیری جلیل یا وزیری نبیل برای شرف تصنیف خویش و بلند پایگی آن، نسبت دهند. براین روش‌اند: قتیبی و کسی [؟]». سپس گوید که: من براین روش آخر، سزاوار دیدم که کتاب خود را به نام وزیر «ابوالحسن علی بن حسن» نامیم، و افزوده که: آن را «المسافات و الولایات» نامیدم (ص ۶۵). وی، همچنین زشدکامل شخصیت علمی - ادبی خویش را که در کتابش تجسم یافته، بنا بر عقیده رایج، چهل سالگی می‌دانسته، گوید:

«بدان که من با این همه محکم کاری‌ها و شرط‌ها، کتاب را تا چهل سالگی آشکار نکردم (پس از آن‌که) همه کشورهای را در نور دیده و به خدمت دانشمندان و دنیاوران رسیده بودم.» (ص ۸-۹).

تاریخ در گذشت مقدسی معلوم نیست، لیکن «کراچکوفسکی» احتمال داده است که وی در اواخر سده دهم و پیرامون سال ۳۹۰ هـ = ۱۰۰۰ م مرده باشد.^۱

۸- درباره مطالب کتاب

پیشتر درباره تقسیم‌بندی موضوعات، که خود مقدسی از این بابت بر پیشینیان خرده گرفته، گفتگو کردیم و چند جای در متن‌های نقل شده از کتاب او نیز اشارت بدین مطلب رفته است. وی به‌طور کلی، هنگام وصف هر ناحیه عادتاً آن را بر سه قسم نامساوی بخش می‌کند:

یکم - در باب تقسیمات منطقه‌ای و شهرها و آبادانی‌ها.

دوم - جایگاه و کشتزارها و طوایف و زبان و بازرگانی و وزن‌ها و سکه‌ها و عادات و آب‌ها و کان‌ها و مکان‌های مقدس و اخلاق ساکنان و محالات و خراج.
سوم - ذکر مسافت‌ها و راه‌های ارتباطی.

۱. پیشین، ۲۱۰.

اینک تفصیل این اقسام، طبق عنوان‌هایی که خود مقدسی آورده و نیز موضوع‌هایی که برداشت خود ماست:

(کلیات) وضع جغرافیایی: طول و عرض و تقسیمات، اوضاع طبیعی، آب و هوا، رودها و کوه‌ها، کان‌ها، و جزاین‌ها.

وصف شهرها، ریخت‌شناسی آن‌ها، آثار تاریخی، اوضاع اقتصادی، و جزاین‌ها. زیر عنوان: جمل‌شؤون‌هذاالاقليم به شرح این جزئیات پرداخته: گرما و سرما و فاصله از کوه و دریا و زمستان و تابستان، مذهب‌ها، زبان‌ها (با شرح جزئیات لغوی و نحوی و ذکر مثال)، قرائت‌های قرآنی، بازارگانی (و همه کالاهایی که صادر و وارد می‌شود و قیمت‌های آن‌ها)، ویژگی‌های اقلیمی (کانی‌ها، فرآورده‌ها، ساخته‌ها)، اوزان و مقادیر و سنگ‌ها، پول‌ها و سکه‌ها، رسم‌ها (جامه‌ها و جز آن‌ها، آداب مذهبی، آداب اجتماعی - مانند «سلام علیک» و جز آن -، چگونگی روشنایی، هنرهای ویژه، جشن‌ها، مراسم)، آب‌ها (و چگونگی آب آشامیدنی)، زیان‌دارها (چیزهایی که در آن مکان‌ها زیان‌کار است) کان‌ها، تعصبات (اختلاف‌های مذهبی که میان فرقه‌ها و نجله‌ها وجود دارد)، مکان‌های مقدس (زیارتگاه‌ها) و جایگاه‌های تماشایی، عجایب، اخلاق و روحیات مردم، تقسیمات کشوری (سیاسی - دیوانی) به عنوان «ولایات»، مالیات‌ها و جزاین‌ها، عوارض محصولات، مسافت‌ها با دقت هر چه تمام‌تر به مرحله (= بسیار انداز) و فرسخ و میل میان شهرها و استان‌ها، شهرها و دهستان‌ها - روستاها، پل‌ها، کاروانسراها، مسجدها، ساختمان‌ها، بازارها، مزدها، میوه‌ها، پیشه‌ها و مشاغل، پیشه‌وران و دکانداران و بساط آن‌ها، تأسیسات (گرما به‌ها و جز آن‌ها)، جمعیت‌شناسی شهرها (گروه‌های نژادی، قومی، مذهبی)، وضع شهرها (کوی‌ها و برزن‌ها و رسته‌های مردم)، چگونگی معاملات (مثلاً «قرماطی‌ها با نمک و نوبه‌ای‌ها و جنتی‌ها با پارچه معامله می‌کنند») (ص ۲۴۲)، حلال و حرام در میان اقوام، نژادشناسی و حتی مردم‌شناسی جسمانی به فراخور دانش آن روزگار در زیر عنوان «الوانهم» و جزاین‌ها.

مقدسی، از لحاظ دقت در وصف جزئیات امور راستی کسم مانند است. به گفته «کراچکوفسکی»:

«هر چند شخصیت وی زیاد گیرایی و لطف ندارد، چون که سبک نگارش او، گذشته از عادت وی به خودستایی، خالی از تکلف نیست اما آدمی نمی‌تواند که بهره هوش و دانایی را که وی داراست، ندیده بگیرد و معترف به اصاله و دلکشی و قدرت نگرش او نگردد. از این رو واجب است که با «اشپرنگر» و «کرامرز» در به‌شمار آوردن او به عنوان

يك جغرافی‌دان بزرگ و به‌طور کلی نویسنده‌ی سترگ، همداستان شد.^۱

۹- گزیده‌هایی از وصف‌های مردم‌شناختی کتاب

فصل‌ها و قطعاتی که از وصف‌های مردم‌شناسانه کتاب، نمونه‌وار به نقل می‌آوریم، منحصرآ مربوط به ایران و درباره اقوام ایران زمین است، و به‌جز قطعه یکم که «مذهب‌ها و زنهاریان» سرزمین‌های اسلامی است - و یکی دو تکه دیگر -، بقیه قطعات از بخش دوم کتاب - «کشورهای ایران» - گزیده شده است.

دیگر آن که علاوه از قطعات کامل و یا منتخب، در پایان هر بخش و جای جای، عبارت‌ها یا جمله‌ها و یا سطرهایی که موضوع آن‌ها و یا اطلاع مندرج در آن‌ها، به نظر ما، دارای اهمیت تاریخی، مردم‌شناسی، و به‌طور کلی از رهگذر تاریخ اجتماعی ایران قابل ملاحظه‌اند، آورده می‌شود.

I - «مذهب‌ها و زنهاریان» سرزمین‌های اسلامی

«بدان که مذهب‌های معمول امروزه در اسلام که آن‌ها را خاص و عام وداعی و جمع است، بیست و هشت مذهب است، چهار مذهب در فقه، و چهار تا در کلام، و چهار تا در حکم میان این دو است. چهار تا منسوخ، چهار تا در حدیث و چهار تا که چهار مذهب بر آن‌ها غالب گردیده، آن‌گاه چهارتا مذهب روستایی.

اما مذهب‌های فقهی: حنفی، مالکی، شافعی، و داوودی است. مذهب‌های کلامی: معتزلی، نجاری، کلایی، و سالمی است. آنان که فقه و کلام باهم دارند: شیعه، خوارج، کرامیان، و باطنیان‌اند. پیروان حدیث: حنبلیان، راهویان، اوزاعیان، و منذریان‌اند. مذهب‌های منسوخ: عطائی، ثوری، اباضی، و طاقی است. مذهب‌هایی که در روستاهاست: زعفرانی، خرم دینی، ایضی، و سرخسی است. اما آن‌هایی که چهار مذهب از لحاظ شکلشان بر آن‌ها غالب آمده: اشعری است که بر کلایی غالب است، باطنی بر قرمطی، معتزلی بر قدری، شیعی بر زیدی، و جهمی بر نجاری.

این بود تمام مذهب‌های معمول امروز، آن‌گاه هم این‌ها به فرقه‌هایی منشعب می‌شوند که بی‌شمار است و هنگامی که لقب‌ها و نام‌ها را یاد کنیم تکرار می‌شوند و بر آن‌چه یاد کردیم افزون نیست...

بدان که اصل مذهب‌های مسلمانان همگی از چهار مذهب منشعب است: شیعه، خوارج، مرجئه، معتزله. ریشه افتراق آنان کشته شدن عثمان است. آن‌گاه شاخه شاخه

۱. همان، ۲۱۵.

شدند و هم‌چنان تا خروج مهدی به حال افتراق باشند.

ارجاء (= امیدورزی) در این جا همانا تأمل در باب مرتکبان گناه بزرگ است که اهل رأی و حدیث در آن باب داخل در بحث‌اند. معتزله گوید نظر هر مجتهدی در باب فروع، صائب و همین بسنده است، و استدلال به کسانی می‌کنند که در زمان پیغمبر (ص) از بابت قبله اشکال پیدا کردند، پس هر قومی روبه‌سویی نماز گزارد و او دستوری برای تجدید آن عبادت‌ها از بابت آن اشتباه‌ها نداد، بلکه آن‌ها را به‌مثابه این که درست‌عمل کرده‌اند به‌شمار آورد. این گفتار مراشگفت می‌آید که می‌بینی پیروان پیغمبر (ص) اختلاف داشته‌اند، و او اختلاف‌آنان را رحمتی شمرده و به‌هریک‌شان گفته اقتدا که کردید، هدایت یافته‌اید. «سفیان بن عیینه» گوید که: خدای تعالی کسی را به خاطر آن چه مورد اختلاف دانشمندان است عذاب نمی‌کند. نبینی که قاضی هر گاه در حکمی اجتهاد ورزد، دیگری را روا نباشد که آن را باطل کند اگرچه از لحاظ او خطا باشد. (ص ۳۸).

گروهی از کرامیان گویند: نظر هر مجتهدی در اصول و فروع به‌تمامی صائب است، مگر زندیقان که صاحب این گفتار حجت آورده - و آن گفته جماعتی از مرجئه است - بنا برخبر پیغمبر (ص) که امت من بر هفتاد و سه فرقه جدا شوند، هفتاد و دو تا در بهشت و یکی در دوزخ. و گوید بقیت امامان به جز کسانی که سازوار با حق‌اند و آنان رسته‌ی بی‌یگانه‌اند، صائب نباشند. حجت آورند با خبر دیگر که: هفتاد و دو تا در دوزخ و یکی رستگار، و این مشهورتر است الا آن که نخستی از لحاظ سندنمایی درست‌تر است، و خدای داناتر است. حال اگر نخستی درست باشد، باطنیان هلاک شوندند و اگر دومی درست باشد هم آنان رستگاران‌اند.

سواد اعظم را جز چهار مذهب ندیده‌ام: پیروان ابوحنیفه در مشرق، پیروان مالک در مغرب، پیروان شافعی در چاچ و حوالی نیشابور، پیروان حدیث در شام و اقور و رحاب، و بقیه کشورها آمیخته است، که آن‌ها را در شرح کشورها در این کتاب بیان کرده‌ام...

«اما دین‌های زنهاریان (= اهل ذمه)، چهار تاست:

یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، صابئیان. ما غالب بودن هر قومی را از جمله آنان که در جای‌های خود یاد کرده‌ایم، بی‌هیچ گرایش و تعصبی، به‌خواست خدا، یاد می‌کنیم و هر آن چه از نیکی و بدی که در آن‌ها هست وصف می‌نماییم. حال اگر گویند بیشتر آن چه یاد کردی خطاست و خلاف آن است که مردم می‌دانند، چندان که با اصول مغایرت دارد این اقسام را که چهار چهار بر نهاده‌ای و از هفت هفت عدول کرده‌ای و...، گوئیم که ما بر سر قول خویش در باب مذهب‌های معمول بوده‌ایم نه بفرقه‌های مسلمانان (ص ۴۹).

(آن‌گاه مؤلف به‌دفاع از رده‌بندی چهار تا چهارتای خود برخاسته با این دلیل که کتاب‌های مقدس چهار تاست، خلق انسان بر چهار طبیعت است، سال چهار فصل است، چهار رود هست، کعبه چهار گوشه است... و جز این‌ها).

پراکنده‌ها در باب فرقه‌های اسلامی:

- «خیاطین» در عربستان و مکه، «شیعه» اند. (ص ۱۰۴).

- «زرتشتیان در بغداد بسیارند» (۱۲۶).

- «بغدادیان بیشتر بر مذهب ابوحنیفه‌اند» (۱۲۷).

- «معتزله در شام مخفی هستند» (۱۷۹).

- «کوهستان خرم‌دینان ممتنع است. آنان گروهی مرجئه‌اند بی‌خلاف، از برای جنابت غسل نمی‌کنند. در ده‌های آنان مسجد ندیدم. مباحثاتی میان من و ایشان رخداد، و گفتیم: مسلمانان جنگ می‌کنند مگر شما معتقدان این مذهب نیستید؟ گفتند: ما یکتا-پرست نیستیم. گفتیم: چگونه فریضه‌های خدایتان را منکر شده‌اید و شریعت را تعطیل کرده‌اید، گفتند: مادر هر سال مال‌های بسیاری به حکومت می‌دهیم و چیزی از آن (شریعت) نمی‌دانیم.» (ص ۳۹۸-۹).

- «زرتشتیان» و «یهودان» در خوزستان بسیارند. (۴۱۴)

- «آیین‌های زرتشتی در فارس هویدا است...» (۴۲۷).

- «زرتشتیان در فارس بیشتر از یهودیان هستند، نصارا کم‌اند» (۴۳۹).

- «خوارج در «بم» فراوانند، مسجد جامع جداگانه‌یی دارند که مالخانه‌شان است.» (۴۶۹).

II- زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

«بدان که بیشتر شهرهای ایران بر نام کسانی که آن‌ها را ساخته و بنا کرده‌اند، نهاده آمده است. این مطلب را در جای خود، به‌خواست خدا، یاد می‌کنیم.

«سخن مردم این کشورها هشتادگونه و غیر تازی است، الا این که جملتی از آن‌ها «دری» و جملتی «فرو بسته» است، و همگی آن‌ها «فارسی» نامیده می‌شود. اختلاف میان آن‌ها آشکار و گنگی آن‌ها مشکلی است. این راهم در جای خود بیان خواهیم کرد.» (۲۵۹).

«۱- گویش‌های خراسان:

زبان‌های آنان گونه‌گون است: اما گویش نیشابور، شیوا و مفهوم است، منتها اوایل سخن خود را کسر می‌دهند و «یا» می‌افزایند، مانند: «بیگو» و «بیشو»، و سین بی‌فایده‌یی می‌افزایند، همچون: «بخردستی» و «بگفتستی» که چنین جاری است و در آن سستی و لجاجی هست. مردم طوس و نسا از جهت زبان نیکوتراند. در سخن سیستان، تازش و دشمنانگینی هست که از درویشان برآید و بدان آشکار کنند. گویش بست نیکوتر است. در زبان دو «مرو» درشتی نیست جز این که شدت و طول و کششی در اواخر سخن آنان هست. نبینی که مردم نیشابور می‌گویند «برای این» و اینان می‌گویند «بترون این...».

در واقع حرفی افزوده‌اند، پس نگارشی کن این نوع را بسیار می‌یابی. زبان بلخ نیکوترین زبان‌هاست، جز این که آنان را سخنانی هست که زشت است. زبان هرات نابسوده است، نبینی که ناهموار و دشوار و زحمت بار سخن گویند، آن گاه آخر سر سخن را آلوده به گه کنند. از یکی از همراهان «معدانی» شنیدم که گفت: یکی از شاهان خراسان وزیرش را فرمان داد تا مردانی را از پنج ولایت اصلی خراسان گردآورد. (ص ۳۳۴). پس همین که بیامدند، سیستانی سخن بگفت. وزیر گفت: این زبان، جنگ را شاید. آن گاه نیشابوری که دهان بگشود، وزیر گفت: این زبان را دادخواهی شاید. سپس مروزی سخن بگفت، وزیر گفت: این زبان، وزارت را شاید. بلخی که سخن بگفت، وزیر گفت: این زبان، رسالت را شاید. همین که هروی سخن بگفت، وزیر گفت: این زبان، شاشدان را شاید.

این‌ها، زبان‌های اصلی خراسان است. دیگر گویش‌ها، پیرو آن‌ها و شاخه‌های آن‌ها و بازگرد بدان‌ها. چه، زبان طوس و نسا نزدیک به نیشابوری است، زبان سرخس و ابیورد نزدیک به زبان مرو، و زبان غرjestان میانه زبان هرات و مرو است، زبان چوزجان میانه مروزی و بلخی است، زبان بامیان و طخارستان نزدیک به بلخی است جز این که در آن دو فرو بستگی هست، زبان خوارزم مفهوم نیست، در زبان بخارا بیان تکرار هست، نبینی که چگونه گویند «یکی ادرمی» و دیدم «یکی مردی» و جز آنان گویند دادم «ادرمی» و براین قیاس. واژه «دانستی» را در میان سخنان خویش، بی‌فایده بسیار بکار برند. منتها آن زبان «دری» است و بسا که هرآن چه همگون آن است «دری» نامیده شود، زیرا آن زبانی است که نامه‌های حکومت بدان نوشته می‌آید و عریضه‌ها بدان اظهار می‌گردد. اشتقاق آن از «در» است یعنی آن زبانی است که بدان بر درگاه (= دربار؟) سخن بگویند.

مردم سمرقند حرفی بکار برند که میانه کاف و قاف است. گویند: «بکردکم» و «بکفتکم» و مانند این‌ها، سردبی در آن هست. زبان «چاچ» نیک‌ترین زبان‌هاست. «هیطل» و «سغد» را زبانی جداگانه است که نزدیک به زبان روستاهای بخارا است، و آن سخت گونه گون و نزد خودشان مفهوم است. امام بزرگوار محمد بن فضل را دیدم که بسیار بدان سخن می‌گفت. کمتر شهری است که یاد نکردیم، مگر روستاهای آن‌ها را که زبانی دیگر است. (ص ۳۳۵).

۲- «زبان قومس و گرگان نزدیک بهم است، «ها» به کار برند، گویند «هاده» و «هاکن»، حلاوتی داراست.

- «زبان طبرستان بدان نزدیک است جز این که شتابزدگی در آن هست.

- «زبان دیلم ناجور و فرو بسته است. گیل، «خاع» به کار برند. زبان خزران

سخت فرو بسته است.» (ص ۳۶۸).

۳- «فارسی (آذربایجانی) مفهوم است، درحروف (قرأت) نزدیک به خراسانی است»
(ص ۳۷۸).

۴- زبان مردم جبال:

«مردم ری نام‌هایشان را دگرکنند و علی و حسن و احمد را گویند: علكا، هسكا، حمكا. مردم همدان گویند: احمدلا، محمدلا، عیشلا. در ساوه: ابوالعباسان، حسنان، جعفران. بیشتر کتیبه‌های قمیان: ابوجعفر، و آن اصفهانیان: ابومسلم، و در قزوین: ابوالحسین است. زبان‌هایشان گونه‌گون است: در ری «راء» به کار برند و گویند: «راده»، «راکن»، «مردم همدان گویند: «واتم»، «واتوا»، در قزوین «قاف» است و بیشترشان به خوب می‌گویند «بخ». زبان اصفهانیان نابسوده است و در آن کشش هست.

در زبان‌های ایرانیان نزدیکترین مأخذ همان زبان مردم ری است. نیکوترین آنان از لحاظ رنگ پوست، مردم ری‌اند. بقیه، سبزه‌اند.» (ص ۳۹۸).

۵- زبان مردم خوزستان:

«در کشورهای ایران، شیواتر از زبان آنان نیست. فارسی آنان با عربی بسیار آمیخته شده و می‌گویند: «این کتاب وصلاکن» و «این کار قطعاکن». از بابت سخن گفتن به فارسی می‌بینی که ایشان نیک‌ترین مردمان‌اند، تا که عربی سخن می‌گویند و هرگاه که به یکی از این دوزبان سخن بگویند گمان‌بری که دیگری را خوب نمی‌دانند. در سخن ایشان آوا و کششی در آخر آن هست. هرگاه بگویند بشنو، گویند «ببخش». جگر را «خیمال» نامند. سرهای مردم رامهرمز فرو افتاده (زمین خورده؟) است، صفایی ندارند. زبانی نامفهوم دارند.

۷- «زبان مردم کرمان مفهوم است و نزدیک به خراسانی است. بسا که زبان روستاییان فرو بسته است، و زبان کوچ و بلوچ نامفهوم و همانند سندی است.» (ص ۴۷۱).

۸- در «اقلیم حجاز» گوید:

«جز در صحار» که خطاب و کلامشان «فارسی» است و بیشتر آنان که اهل عدن و جدّه‌اند «ایرانی» هستند...» بقیه عربی است. (ص ۹۶).

۹- در ناحیت «بصره» گوید:

«اما اتفاق آنان در زبان، نیازی به دلیل ندارد، زیرا سواد بصره همگی ایرانیان‌اند، اتفاق دیگر در باب شهرهای آن ناحیه (= خوزستان) همانا مختوم بودن آن‌ها به «ان» است، مانند «عبادان/آبادان»، «بدران»،...» (ص ۴۱۳).

۱۰- گوید که: «منصور، چهار میلیون و هشتصد و سی و سه هزار درهم برای ساختن بغداد خرج کرد، زیرا مزد «استاد» يك قیراط بود و «روزکاری» دوحبه» (ص ۱۲۱)، هم‌چنین جای دیگر یاد کرده است که «روزکاری» یعنی «فَاعِل» (ص ۳۱)، فاعل هم در

اصطلاح امروز همان «فعله» و «عمله» است یعنی کارگر روزمزد، و کارگر ساختمانی. از این گونه اصطلاحات و واژه‌های فارسی یا معربات فارسی در کتاب مقدسی بسیار است که اگر گردآوری شود، بی‌گمان «واژه‌نامه» بی‌خواهد شد.

III- آیین‌های دیلمان

- ۱- «دیلم را آیین‌های عجیبی است که جز باخود زناشویی نمی‌کنند.»* در یکی از سرای‌ها بودم، ناگاه دختری بدوید و مردی با شمشیر برهنه در پی او می‌دوید و قصد کشتن او داشت. پرسیدم: چه کرده است که قتل او واجب آمده؟ گفت: با غیر از ما زناشویی کرده و در نزد ما قتل کسی که چنین کند واجب است.» (ص ۳۶۸).
- ۲- «هرگاه آنان را سوگواری بود، سرهاشان برهنه کنند و گرد آیند. تعزیت پسران و عزاداران پارچه‌ها به خود پیچند و آن‌ها را به گرد سرها و چانه‌هاشان بندند.»
- ۳- «نشست گاه‌هایی در کوجه‌ها و بازارهای بلند دارند که در آن‌ها گرد می‌آیند زوین به دست. جامه‌های طبری پوشند. دانشمند را معلم نامند، و بساکه به من پیوستند و گفتند «لوك معلم»، «لوك» یعنی خوب.»
- ۴- «رسمشان نیست که نان بفروشند، از خواستن پول شرمگین می‌شوند. غریب را بایست که به خانه‌های ایشان رود و هر اندازه خوراك که نیاز دارد از آنان بگیرد.»
- ۵- «روزهای آدینه، بازارهایی دارند در دشت. هردهی را يك روز است. و چون فراغت یافتند، مردان و زنان به کناری شوند تا در آن جا کشتی گیرند، و مردی نشستهریسمانی با اوست، هر که غالب شد گرهی برای او بسته شود.»
- ۶- «هرگاه مردی، زنی را دوست داشت، باوی برود. پس خانواده آن زن، مرد را با شادباش و خوشامدگویی پیشواز کنند، و بدو ببالند، چون به بخشش آنان رغبت کرده، پس سه روز میهمانش کنند، آن‌گاه نداگر ندا کند، و این پس از آن است که مرد يك هفته در ساختمان خود به تنهایی با او گرد آمد. پس اجتماع کنند و نامزد کنند. از «ابونابته انصاری» پرسیدم: آیا مرد پیش از عقد بر زن دست یابد؟ گفت: اگر بدان آگاه شوند، مرد را بکشند. فراوان در آیین‌های عقد مردم «بیار» حضور یافته‌ام. مردم، پاسی که از شب گذشت، گرد آیند. هر مرد شیشه‌یی گلاب با اوست. آتش‌ها بر درخانه داماد و عروس روشن است. پس یکی از پیران خطبه خواندن آغاز کند به رسایی تمام. در آن، (نظر) زن و شوی را طلب کند. از زن که (نظر) می‌خواهد، دیگری به جای عروس به نیکوترین وجه و با خطبه پاسخ گوید. بیشتر آنان خطیبانی ادیب‌اند. (ص ۳۶۹). آن‌گاه عقد زناشویی

* یعنی: درون همسری.

ببندند، و مردان شیشه به دست بر خیزند و شیشه‌ها را به دیوارها بکوبند. سپس هر شیشه‌دار طبقی آفروشته دهش کند. در جهان بمانند آفروشته آنان نبینی».

۷- «در جهان بمانند آفروشته آنان نبینی. شنیدم یکی از شاهان مردی از ایشان را فراخواند که آن را نیک می‌سازد، با آردی از آن خودشان و مقداری از روغن و دوشاب. شان، زنی آن را درست می‌کند، اما بمانند آن چه در «بیار» ساخته می‌شود، نبوده است. کسی را دیده‌ام که از آن به مکّه برده و چون باز آورده تغییری نکرده است.»

۸- «چهار ماه در دعوت‌ها و عروسی‌هاشان حضور یافتیم، ندیدم که بر نان ترد پس از گوشت چیزی بیفزایند، البته استخوان‌ها بیرون شده. سپس برنج است و آن گاه آفروشته‌تر.»

۹- «چنان چه آنان را برف آمده باشد، جوی را در خیابان‌ها روان کنند تا همه برف‌ها را ببرد و کوچها را بشوید.»

۱۰- «هیچ زنی را در روز نبینی. تنها شب بیرون می‌آید در جامه‌های سیاه. زن شوی مرده، زناشویی نکند، چه اگر چنین کند، کودکان، سفال به درخانه‌اش پرتاب کنند.» (۳۷۰)

IV- وصف شیراز

«شیراز، شهرستان این کشور (فارس) است، شهرکی تنگ و تازه است. زبانی ناپسوده و آیینی زشت در آن است. رئیس معتمد ندارد، و نه خیابانی فراخ، نه دانشمندی ادیب. عادل مردان آن جا لواط پیشه‌اند، بازرگانان شان ناپکار، قدرتمندان شان ستمگر. از تنگی جا در بازارها ازدحام کنند. بیشترشان «می‌گویند آن چه را که عمل نمی‌کنند» (آیه). می‌بینی که بدون لنگ وارد گرمابه‌ها می‌شوند. سرهاشان برهنه و آشفته، نه بر زرتشتی غیرتی بینی، و نه طیلسان پوشان را قدری هست. بسا که طیلسان پوشان را مست دیده‌ام و زنارترسایان پوشیده.»

«روسی‌خانه‌ها در آن جا آشکار است، و آیین‌های زرتشتی معمول. خطبه از بانگ گدایان نشنوی. در گورستان‌ها بدکاران جمع شوند، و در جشن‌های زرتشتیان بازارها آذین بندند. بردگان‌ها مالیات‌های سنگین بسته آمده، و بیرون شدن از شهرتها با پروانه است، ساکن و عابر در آن محبوس‌اند. زندگی در آن جا دشوار و خراج آن بسیار است. مزه عدل را نچشیده‌اند و بروشی راه نپیموده‌اند. کشتزارهاشان با دولاب آبیاری شود، انگور و انجیر بسی گران است. نان خوب هرگز نبینی. آنان از کوتاهی روزن‌ها در مصیبت‌اند...»

«تنها هوایی معتدل دارد، در زمستان و تابستان خوب است. آبی سبک دارند اگر

که از جوی روان بنوشی. آب چاه‌ها شیرین و در دسترس آبکش است. مردمی فراخ‌دست و تاجر پیشه و برغریبان مهربان باشند. (ص ۴۲۹). ویژگی‌ها و هنرها و خرد و هوشی دارند. امر به معروف و صدقات در آن هست. مشایخ و اهالی و بومیان به اسناد (حدیث گویند) اگرچه به لهجهٔ املاء خواهی و صاحب املاء نباشد. صوفیان بسیارند و مجالس قاریان بسیار است. بامدادان جمع شوند و ختم‌های قرآن کنند که رونق و جلایی دارد. مسجد جامع آن‌جا در هشت کشور (ایران) مانند ندارد. روزهای آدینه در آن‌جا هنگامه‌یی است. ستون‌های کارگذاشتهٔ آن به مانند مسجد اقصی است. فرمانداری در پایین سوی آن جای دارد. آنان را مانند شبستان نیشابور، يك مهمان‌خانه است، پاکیزه و خوراک‌ها و هریسه‌های خوب دارد نه ته‌مانده. آن‌جا به جامه‌ها و حریرها و بیمارستان شهرت یافته است. دارای هشت دروازه است: دروازهٔ اصطخر، شوشتر، بند استانه، غسان، سلم، کوار، مندر، مهندر... (ص ۴۳۵).

(آن‌گاه به وصف کاخ عضدالدوله پرداخته و بازارهایی که ساخته، شرح آن طولانی است).

«کرد فناخسرو» را که عضدالدوله در نیم فرسنگی شیراز ساخته [و چنین و چنان کرده]...، سرداران خانه‌های خوبی در آن‌جا ساخته اند و ملک‌های باشکوهی درست کرده‌اند. هر سال جشنی در آن‌جا برپا می‌شود که در آن برای فسق و خوشگذرانی جمع می‌گردند. اکنون پس از مرگ (عضدالدوله) سبک شده و آن‌جا روی به خرابی می‌رود و بازارش کاسد شده. (ص ۴۳۱).

۷- «رسم‌های مردم فارس»

۱- «هرگاه نماز عصر خوانده شود هر روز علما تا پگاه برای عوام بنشینند، هم‌چنین است پس از چاشت تا نیمروز. روزهای آدینه، در غیر موضع جمع شوند.

۲- «شیراز از بابت مسجد جامع‌اش خوب است. صوفیان در آن شهر بسیارند. در جامع‌های‌شان پس از آدینه تکبیر گویند و بر منبر با صلوات بر پیغمبر (ص) التفات نمایند. در آن میان همگی بانگ نماز کنند بدون آهنگ. جز عدل چیزی مشهود نیست. (ص ۴۳۹).

۳- «عوام جامه‌های سیاه پوشند و پشمین فروگذارند. طیلسان بسیار به کار برند و دستار بستن غالب است. اهل طیلسان را در شیراز قدری نیست. بسا که همان از آن پوشندگان بالاپوش جلو باز است. همان‌طور که در خراسان دانشمندان نازک پوشند در این‌جا کاتبان نازک پوشند. کبابی‌ها دکان‌های جداگانه دارند.

۴- «ساختمان‌های آنان، اگر از سنگ درست شده باشد نیکوست هر چند در کار با سنگ نابسوده‌اند. روزی نزد یکی از بنایان شیراز و همکارانش که باتیشه سنگتراشی می‌کردند،

نشستم. هرگاه روی ستبری خشت سنگتراشی می‌کردند، وقتی برابری می‌یافت آن را اندازه گرفته سپس خطی می‌کشیدند و با تیشه می‌بریدند و چه بسا که قسمت صاف و هموار می‌شکست، و هرگاه برابری می‌یافت بر همان اندازه به کار می‌گذاشتند. به ایشان گفتم: چنانچه سنبه به کار آورید و سنگها را چهارگوش کنید بهتر است، کاری که بنایان فلسطین می‌کنند برایشان وانمود و مسائل ساختمانی را با آنان طرح کردم. به من گفت: استاد تو مصری هستی؟ گفتم: نه، من فلسطینی‌ام. گفت: شنیده‌ام که شما سنگ را می‌برید همان‌طور که چوب را می‌برند. گفتم: آری. گفت: سنگ‌های شما نرم است و صنعتگران شما هم ظریف‌کارند.^۱

۵- «کارهای شگرفی از آنان دیده‌ام و محکم که مانند آن‌ها در دیگر کشورها ندیده‌ام، هم‌چون: «رأس السكر» (سر بند امیر عضدالدوله / سکر فنا خسرو) و «پل دخویذ» و «ابوطالب» که در این روزگار درست شده و هر بنائی در شام و اقور از ساختن مانند آن‌ها درمانده و عاجز است. بیشتر جامع‌های آنان ستون‌دار است. در گرم‌خانه‌ها گرمابه‌ها به سبب داهی بسیار نمی‌توان درنگ کرد. شنیدم که یکی از غلامان پدرم - رح - می‌گفت که: ابوالفرج شیرازی در گرمابه‌یی که با درگاه‌های طاق‌نما دار ساخته...^۲، زیرا که آتش را زیر گرم‌خانه داخل کرده است. این‌طور نیست که گوید، لیکن وی رسم‌های شام را در این مورد مخالف رسم‌های فارس دیده، و یک گرم‌خانه بنا بر رسم کشور خود نهاده و بقیه بر همان رسم شام است. کمتر لنگ می‌بندند، و این‌که (گرمابه‌ها) را زنان نگهبانی کنند. جز در موضع واحدی زباله نریزند.

۶- «مرده را که می‌برند، مردان در پیش جنازه زنان از پس می‌روند. در خوزستان از دو طرف می‌روند. آواز و دهل در سوگواری‌ها و در گورستان‌ها بر پا می‌کنند. در کشورهای ایرانی رفتن به گورستان برای ختم قرآن مرسوم نیست. تنها برای تعزیت سه روز در مسجدها می‌نشینند. صندل و نعلین می‌پوشند و نرم با آن راه می‌روند. نمازهای اعیان شبانه آن‌ها دوبار است. کودکان را در آن‌ها مقدم دارند. (ص ۴۴۰).

۷- با زرتشتیان در نوروز و مهرگان عید گیرند. رومی‌خانه‌ها در شیراز آشکار است و پروانه دارند.

۸- ماه‌های آنان بنا بر ماه‌های ایرانی، این‌هاست:

فرودین، ماه اردیبهشت، خرداد، تیرماه، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی،

۱. این حکایت شاهی است از برای آن‌چه دربارهٔ دقت و صف او از بابت بنازادگی او آوردیم.
۲. فعلی که در این‌جا به کار برده است، در واژه‌نامه‌های عربی دسترس نیافتیم.
۳. شاهی برای آن کسانی که پندارند «مرداد» (بدون الف) غلط است، و باید «امرداد» گفت.

بهمن، اسفندارمذ.

هر روزی از ماه نامی دارد که تاریخ‌های دیوان‌ها بر همان‌هاست، مانند روزهای آدینه در دیگر کشورها، و عبارت است از:

هرمز، بهمن، اردبهشت، شهریر، اسفندارمذ، خرداد، مرداد، دی به آذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، جوش، دی به مهر، مهر، سروش، رشن، فرودین، بهرام، رام، بادا.

۹- (از نسخه بدل): «صوفیان در شیراز فراوانند. رسم‌های نیک و بدی دارند: یکی آن که حلقه حلقه در جامع شیراز جمع شوند... بانگ نماز منبر را به آهنگ نکنند.

۱۰- (از نسخه بدل): «رسم‌های زرتشتی در میان ایشان نمایان است، و روسپی-خانه‌ها در شیراز آشکار است، مردم به آن‌جا می‌روند همان‌طور که به گرمابه‌ها. گرمابه‌های آن‌جا را زنان نگه می‌دارند مانند اصفهان؟ طیلسان، لباس بسافندگان و حجامان و روستاییان است.» (ص ۴۴۱).

VI- از شگفتی‌های فارس

۱- «طلسمی دارند هر گاه که چارپایی بیمار شود آن را به جای گاه آن طلسم برند و یک بار به گرد آن بگردانند، سپس روی زمین بخوابانند و شکمش را بر روی آن بنهند، به هر حال یا می‌میرد یا راحت می‌شود.

۲- در یک فرستگی اصطخر، بازی گاه (= تماشاگاه) سلیمان است. از یک راه دشوار سنگی ولی زیبا به بالای آن می‌روند. همان‌جا ستون‌هایی سیاه و تندیس‌ها و مهرابه‌ها و شگفتی‌هایی است، بدان گونه که بازی گاه‌های شام را درست کرده‌اند. در زیر آن‌جا چشمه آبی است که گویند هر که از آن بنوشد بقایای شراب از چهل روز پیش، از وی بیرون می‌شود... (ص ۴۴۴).

(سپس به وصف همین تخت جمشید پرداخته که از بحث ما بیرون است).

VII- ایلات و عشایر فارس

۱- «در فارس، سی و سه طایفه کرد هست:

۱. این فهرست، هشت نام کم دارد.

۲. درباره اصفهان گفته است:

«جگر سفیده را قرمه کنند و در میهمانی به کار برند. حمام‌ها را زنان نگهبانی می‌کنند. عمامه‌های آنان مانند متکاست با پارگی‌های بد، و لباس‌هایی ناجور (گوی) از بازار-هاشان دجال بیرون می‌آید» (ص ۳۹۹). گویا سبب این بدگوی - چنان که در بیان مذهب او آمد - این باشد که سنی‌های اصفهان با اوبه نزاع برخاسته و قصد آزار او کرده‌اند.

کرمانی، رامانی، مدثر، طایفه محمد بن بشر، ثعلبی، بندامهری، طایفه محمد بن اسحاق، صباحی، اسحاقی، ادرکائی، سهرکی، طهمادهی، ریادی، شهری، مهرکی، بنداقی، خسروی، زنگی، صفری، مبارکی، اسنامه‌ری، شاهوی، فراتی، سلمونی، صیری، ازادخنی، مطلبی، ممالی، شاکائی، جلیلی. و اینان صدخاندان هستند.» (ص ۴۴۶).

۲- «فارس باخطی از نزدیک ارجان تا نوبندجان تا کازرون تا خره سپس برحدود سیف تا کارزین و برسد به زم [= بیلاق] تقسیم شده است. آنچه جنوب (این خط) قرار می‌گیرد گرمسیر و آنچه در شمال واقع است مردمسیر است...» (ص ۴۴۷).

۳- «سردسیران (= زموم = بیلاقات = چراگاه‌های) فارس، پنج‌تاست: بزرگترین آن‌ها چراگاه «احمد بن صالح» معروف به «دیوان» است، سپس چراگاه «شهریار» معروف به «بازنگان»، و هم آن کسانی که از این قوم در ناحیت اصفهان‌اند از این چراگاه نقل کرده‌اند [یعنی «بختیاری‌ها»]، آن‌گاه چراگاه «احمد بن حسن» معروف به «کاریان» که همان زم اردشیر خره است.» (ص ۴۴۷).

- (از این «زم»‌ها یا چادرگاه‌ها به نام «زم‌کردان» یاد کرده (ص ۴۲۳، ۴۲۴).

VIII - پراکنده‌ها

۱- رسم‌های مردم خراسان در بسیاری از چیزها خلاف رسم‌های سرزمین تازیان است. از جمله در به خاک سپردن مرده... که موافق با رسم شیعه رفتار می‌کنند. یک‌روز به مردم «آبیورد» گفتم که: شما مردمانی هستید بر مذهب شافعی و باید که به دستور او عمل کنید، پس چرا چنین رفتار می‌کنید، گفتند: ما پیرو شیعه نیستیم و با مسلمانان هم مخالف هستیم... (و بسیاری دیگر). (ص ۴۲۷).

۲- قبر دانیال نبی و افسانه آن:

«در اهواز میان مروشیان - که شیعی‌اند - و فضلیان - که سنی‌اند - تعصبات و جنگ‌هایی رخ می‌دهد. میان مردم «بذان» و «صنا» و میان مردم «شوشتر» و «عسکر» و میان مردم «شوشتر» و «شوش» تعصباتی هست از بابت تابوت «دانیال (نبی)»، و آن این که یادکنند: هنگامی که قبر دانیال (ع) پدید آمد، در تابوتی قرار داشت و به جای‌هایی حمل می‌شد که آبیاری می‌شود، گفتند پس تابوت از ما دور شده آن‌گاه به شوشتر باز گشته، پس آن را ضبط کردند و ما ده تن از پیران را تا وقت باز دادن آن به گروگان فرستادیم. پس همین که آن را به دست آوردند این رود را برای وی جدا کردند و این بنای بلند را

۱. مقصود این است که: درست است که شیعه نه‌تیم ولی رسم ما خلاف رسم‌های مسلمانان است. چنین می‌توان تعبیر کرد که رسم‌های کهن ایرانی خود را نگه می‌داشته‌اند.

برآوردند و آب را براو بستند. آن گروگان‌ها نزد ایشان ماندند، از این‌جا میان ما این تعصبات می‌رود و از برای این، قدر پیران ما تا امروز از میان رفته است» (ص ۴۱۷).

۳- دربارهٔ اهرام مصر، گوید:

«هرم‌های کوچکی در پیرامون آن‌ها هست، و همین خود دلالت می‌کند بر آن‌که [گورگاه] شاهان است، چنان‌که از آن شاهان دیلم در ری دیده می‌شود، که چگونه گنبدهای بلندی بر روی گورهای خود درست کرده و کوشش کرده‌اند محکم باشد و دوام داشته باشد که فرسوده نشود.» (ص ۲۱۰).

(از همین مقایسهٔ «گنبد»های شاهان دیلم با اهرام مصر، که گورگاه شاهان بوده، نیز نیروی درک و تشخیص مقدسی را توان دریافت. بیفزاییم که «یاقوت حموی» در سدهٔ ۷ یاد کند که گنبد و بقعه‌های گور شاهان، نخستین بار در زمان سلجوقیان ساخته آمد، یعنی «سنجر» بساخت. این نظر چنان‌که دیدیم درست نیست.)

یادداشت پیوست

گفتار «مقدسی بشاری» را این‌جانب در سال ۱۳۵۵ نگاشته‌ام. پس از آن، به چند موضوع در ارتباط با برخی مطالب متن برخوردیم که تنها به دو نکته اشاره می‌کنم:

۱- تقسیم‌بندی چهار چهار «مقدسی» در مورد مذاهب کلامی و فرق اسلامی، بعداً نمونه دیگری در اروپا یافته است، و آن این‌که: «آمپر - Ampère» (۱۷۷۵-۱۸۳۶ م) - ریاضی‌دان و فیزیک‌دان فرانسوی، اصرار زیادی در تقسیم چهار به چهار علوم به خرج داده که با این قرینه‌سازی غیر لازم، طبقه‌بندی‌اش را دارای جنبهٔ تصنعی کرده است.

۲- در مورد معنای واژهٔ «زم» - جمع آن «زوموم»، که این‌جانب به درستی «بیلاق/تابستانکه/چراگاه/چادرگاه = سردسیر» عشارتر ترجمه کرده‌ام، به «فارسانمه» «ابن بلخی» ویراستهٔ «گای لسترانج» و «رینولدالن نیکلسون»، چاپ «کمبریج» - ۱۹۲۱ م/ ۱۳۳۹ ق) برخوردیم، که حدود اوایل سدهٔ ششم تألیف شده است، و در زیر عنوان «ذکر کردان پارس» (ص ۱۶۸) نیز طایفه‌های آنان را «پنج رم» (رم، به فتح رای بی نقطه و میم مشدد) یاد کرده است، که البته با تصریح به نام «جیلویه» و «لوالجان» با آن‌چه «مقدسی» یاد کرده، هم‌سان است. لیکن به جای «زم» (به فتح زای نقطه‌دار)، چنان‌که گذشت، «رم» (با «راء» بی نقطه) آورده، و گوید: «کردان پارس پنج رم بوده‌اند، هر یک رم صد هزار حومه بدین تفصیل: رم جیلوید، رم الذیوان، رم اللوالجان، رم الکریان، رم البازنجان...» (ص ۱۶۸).

«نیکلسون» در مقدمهٔ انگلیسی خود بر کتاب (حاشیهٔ صفحهٔ XVIII) گوید که: